

تحلیل و بررسی ساختاری و فکری داستان‌های دفاع مقدس با نگاهی بر آثار و رمان‌های محمدرضا بایرامی

کیوان صیدی*

دکتر مرتضی رزاقی پور**

چکیده

به جز خود انقلاب و فراز و فرودهایش، چه پیش و چه پس از پیروزی هیچ حادثه دیگری به اندازه دفاع مقدس، در تاریخ انقلاب اسلامی، مهم و پراهمیت نبوده است. دفاع مقدس بزرگترین افتخار ملی دوران معاصر ایران است که می‌بایست به عنوان الگوی حماسی، دینی و پایداری ایران اسلامی در اذهان و باورهای نسل حاضر و آتی بدون تحریف زنده بماند تا ارزش‌های آن ماندگار و فراگیر شود. ترویج و نشر ارزش‌های دفاع مقدس از طریق به تصویر کشیدن و روایت فداکاری‌های جانبازان و ایثارگرانی که با خون خود واژه ایثار را معنایی تازه بخشیدند، یکی از اهداف ادبیات دفاع مقدس است. هدف از انجام این تحقیق بررسی اندیشه و ساختار در داستان‌های برگزیده از داستان نویسان دفاع مقدس می‌باشد. برای نیل به این هدف مروری کوتاه بر سبک‌شناسی و مکتب‌شناسی ادبیات داستانی دفاع مقدس خواهد شد تا نقش و جایگاه هنر داستان‌نویسی در منظومه هنر این مرز و بوم تبیین گردد. سپس با بررسی ساختار داستان‌های برگزیده، به چگونگی پیوند ساختار با درون‌مایه آن‌ها خواهیم پرداخت و ارتباط و توازن آن‌ها را مورد تحلیل و بررسی قرار خواهیم داد.

واژه‌های کلیدی

بررسی ساختاری و فکری، دفاع مقدس، رمان، محمدرضا بایرامی.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران.

** استادیار زبان و ادبیات فارسی، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران (نویسنده مسئول).

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۸/۲۷

منتقدان اجتماعی از گذشته‌های دور (به طور مفهومی از یونان باستان و به طور آکادمیک از اوایل قرن هیجدهم) بر این عقیده بوده‌اند که نویسندگان در خلاء فکری به نویسندگی نمی‌پردازند و حتی آنان که در حریم خلوت خویش قلم می‌زنند، متأثر از عقاید سیاسی، اقتصادی، فلسفی و مذهبی دنیای که در آن تولد و رشد یافته‌اند، قرار می‌گیرند و آثار ادبی ایشان بازتاب چنین تأثیری است. باید در نظر داشت که آثار هنری، به ویژه رمان، با توجه به شرایط اجتماعی و در تعامل با آن خلق می‌شود و نیز بر حیات اجتماعی اثر می‌گذارد.

پس از انقلاب اسلامی و در دوران دفاع مقدس، این مسأله که رمان به جایگاه درخور توجهی در ادبیات فارسی دست یافته و مخاطبان انبوهی (با توجه به بالا رفتن سطح و درصد سواد در جامعه) داشت، باعث شد بسیاری از نویسندگان به ایجاد تحول در شکل، ساختار و درون‌مایه‌های فکری و فلسفی آثار با تکیه بر ارزش‌های انقلابی و ضرورت‌های محتوایی جامعه در حال جنگ بیان‌دیشند. این تحول عمدتاً بر پایه این تفکر ایجاد شد که رمان انعکاسی از جامعه است؛ آنچه در جامعه انسانی روی می‌دهد، در رمان نمودی تازه پیدا می‌کند. همانطور که زنان و مردان سازنده جامعه‌اند، داستان‌ها را نیز شخصیت‌های زن و مرد می‌سازند. آن‌ها متأثر از جامعه خویشند و همان رفتار و اعمالی را که در جامعه مرسوم است انجام می‌دهند. تاریخ ادبیات دفاع مقدس از نخستین روزهای جنگ آغاز می‌شود و هم‌چنان ادامه دارد زیرا که هنوز حوادث آن روزگار در امروز جاری است و نمادها و آثار آن را در ذهن و ضمیر نسلی که از متن حادثه به امروز رسیده است می‌توان یافت. پرداختن به ادبیات دفاع مقدس از این جهت مهم و اساسی است که حافظه‌ها و ذهن‌های زیسته در این حادثه شگرف در آستانه از دست رفتن و فرسایش‌اند و امکان برداشت‌ها و تحلیل‌های تحریف‌گونه وجود دارد.

مسأله اصلی در این تحقیق تحلیل فکری و ساختاری داستان‌های مربوط به دفاع مقدس در آثار محمدرضا بایرامی است. این‌که آیا سادگی، عینیت، پرداختن گسترده به جزئیات اندیشه‌راوی و دیگر اشخاص رمان و پرهیز از پیچیدگی‌های روایی را می‌توان از دلایل تقدم

تحلیل و بررسی ساختاری و فکری داستان‌های دفاع مقدس با... □ ۱۷۱

درون‌مایه بر پیرنگ در ساختار این رمان‌ها بر شمرده یا این‌که بر عکس، برای بسیاری از صاحبان این آثار خلق یک اثر ادبی به مدد شگردهای جدید داستان‌نویسی و ایجاد نوآوری در سبک و ساختار ارجحیت دارد. به عبارت دیگر، پژوهش‌گر در این پژوهش با واکاوی سبک و ساختار هر یک از رمان‌ها و نیز ارزیابی تفکر نویسنده، به دنبال آن است که مشخص سازد در کدام یک از این آثار فرم و ساختار و سبک اثر جلوه بیشتری دارد و در کدام یک تفکر نویسنده و این‌که آیا آثار ممتازی که محصول تلفیق درست و مناسب فکر و ساختار باشند، خلق شده است.

وطن‌دوستی، ستایش آزادی و آزادگی، تجلیل از مبارزان و ایثارگران، تقویت روحیه مقاومت ملی و مقابله با بی‌تفاوتی‌ها، ستایش اتحاد ملی و نفی سلطه بیگانگان و بالأخره هشدار برای حفظ ارزش‌های انقلابی و گلایه از فراموشی آن‌ها از جمله مهم‌ترین درون‌مایه‌هایی هستند که در آثار هر یک از این نویسندگان به تفکیک بررسی و تحلیل می‌شود و مقایسه‌ای بین دیدگاه‌های این نویسندگان نسبت به جنگ و دفاع مقدس انجام می‌گیرد. علاوه بر این در تحلیل ساختار هر یک از داستان‌ها به تفکیک پیرنگ، شخصیت و شیوه‌های شخصیت‌پردازی، زاویه دید، لحن، فضا و مکان و در نهایت سبک نویسنده بررسی و تحلیل می‌شود. اگر دیدگاه خاص هنرمند به جهان و شیوه بیان وی را سبک وی بنامیم؛ پس هر اثر مکتوبی، دارای سبکی مختص به خود است. چون سبک همان «انحراف نرم» است. پس فقط از طریق مقایسه یک اثر با آثار دیگر می‌توان سبک یک اثر را مشخص کرد؛ البته باید توجه داشت در میان انواع ویژگی‌هایی که در یک اثر دیده می‌شود، ویژگی‌هایی که از بسامد بالایی برخوردارند و در پدید آمدن سبک آن اثر دخالت دارند، «سبک‌ساز» یا «ویژگی سبکی» نامیده می‌شوند؛ حال این مختصات می‌توانند نشان دهنده یک مکتب یا جنبش ادبی مانند مدرنیسم یا پسامدرنیسم باشند. در نهایت با تکیه بر یافته‌های دو حوزه مذکور، جایگاه مؤلفه‌های فکری و ساختاری داستان‌های مرتبط با دفاع مقدس در آثار این نویسندگان بیان می‌شود تا ارتباط، توازن و تناسب بین اندیشه هر نویسنده و ساختار آثار وی مشخص شود.

اهمیت و ضرورت انجام تحقیق

به جز خود انقلاب و فراز و فرودهایش، چه پیش و چه پس از پیروزی هیچ حادثه دیگری به اندازه دفاع مقدس، در تاریخ انقلاب اسلامی، مهم و پراهمیت نبوده است. دفاع مقدس بزرگترین افتخار ملی دوران معاصر ایران است که می‌بایست به عنوان الگوی حماسی، دینی و پایداری ایران اسلامی در اذهان و باورهای نسل حاضر و آتی بدون تحریف زنده بماند تا ارزش‌های آن ماندگار و فراگیر شود. ترویج و نشر ارزش‌های دفاع مقدس از طریق به تصویر کشیدن و روایت فداکاری‌های جانبازان و ایثارگرانی که با خون خود واژه ایثار را معنایی تازه بخشیدند، یکی از اهداف ادبیات دفاع مقدس است. شماری از نویسندگان متعهد در ثبت و درج هنری لحظات پرتلهاب این واقعه همت گماشته‌اند تا ریشه و هویت تاریخی این ملت را به هنگام وزش تند بادهای حوادث هول‌انگیز استوار و ماندگار نمایند. ضرورت پرداختن به ادبیات دفاع مقدس از جهت این که حافظه‌ها و ذهن‌های زیسته در این حماسه حق علیه باطل در آستانه فرسایش و از دست رفتن است و امکان برداشت‌ها و تحلیل‌های واژگونه وجود دارد نیز امری مهم و اساسی است. نویسندگانی که احساس و روحشان را معطوف دفاع مقدس کرده‌اند تا چه حد توانسته‌اند ساختاری همسو و شایسته درون‌مایه آثارشان فراهم آورند موضوعی است که نیاز به تحقیقی جدی و بایسته دارد. هم از جنبه اهمیت دفاع مقدس در تاریخ معاصر ایران و هم از جنبه ضرورت خلق ادبی، شایسته است تا از سویه‌های مختلف به این موضوع پرداخته شود. ما نیز به همین جهت برآنیم تا با انجام این تحقیق، نگاهی کوتاه بر پیوند میان ادبیات و دفاع مقدس افکنیم.

هدف از انجام این تحقیق بررسی اندیشه و ساختار در داستان‌های برگزیده از داستان نویسان یاد شده دفاع مقدس می‌باشد. برای نیل به این هدف مروری کوتاه بر سبک‌شناسی و مکتب‌شناسی ادبیات داستانی دفاع مقدس خواهد شد تا نقش و جایگاه هنر داستان‌نویسی در منظومه هنر این مرز و بوم تبیین گردد. سپس با بررسی ساختار داستان‌های برگزیده، به چگونگی پیوند ساختار با درونمایه آن‌ها خواهیم پرداخت و ارتباط و توازن آن‌ها را مورد تحلیل و بررسی قرار خواهیم داد.

پیشینه پژوهش

رادفر (۱۳۷۱) در مقاله‌ای به بررسی «دگرگونی‌ها و ویژگی‌های ادبیات انقلاب اسلامی در یک نگاه» پرداخته است. یافته‌های این مقاله نشان می‌دهد که ستایش روح والای رزمندگان و جانبازان در کلام شاعران آگاه و هنرمند آن به انسان نیرو و حیاتی دوباره می‌بخشد و انسان با خواندن آن صفات ملکوتی و برتر، احساس شرم و خجالت می‌کند و خود را در برابر عظمت آنان کوچک می‌شمرد. اگر چه در این مقاله اشاره مستقیمی به آثار مورد بررسی در این پایان نامه نشده است، اما کلیت بحث ارایه شده در باره ویژگی‌های ادبیات انقلاب اسلامی می‌تواند در شناخت درون‌مایه‌های آثار بایرامی، فراست و بنی‌عامری گره‌گشا باشد.

خادمی کودلایی (۱۳۸۷) در پژوهشی گسترده در زمینه ادبیات داستانی دفاع مقدس، کتاب «فرهنگ داستان‌نویسان: بررسی آثار داستان‌نویسان جنگ» را منتشر کرده است. در این کتاب، که آن را نشر شاهد به طبع رسانده است، نام، مشخصات و شرحی کوتاه در مورد آثار مؤلفانی که مضمون جنگ را روایت کرده‌اند بیان شده است. ما جهت سهولت دستیابی به آثار منتشر شده جنگ، در تحقیق خود از آن بهره می‌جویم. در این اثر سترگ به طور مفصل به معرفی شخصیت و آثار بایرامی، فراست و بنی‌عامری و آثار شاخص ایشان پرداخته شده و به عنوان یک مرجع می‌تواند مورد استفاده این پژوهش قرار بگیرد.

خدابخش (۱۳۸۹) در پژوهشی به «بررسی جایگاه زن در ادبیات داستانی دفاع مقدس» پرداخته است. محقق با دو رویکرد متفاوت نقش و جایگاه زن در ادبیات داستانی دفاع مقدس را بررسی کرده است؛ یکی بر اساس رویکرد نگاه به زن به عنوان یک شخصیت داستانی و دیگری رویکرد نگاه به زن به عنوان مفهومی جامعه‌شناختی. از نظر نویسنده چون جنگی که بر ما تحمیل شد به لحاظ ماهیت با جنگ‌های دیگر تاریخ متفاوت بود، بالطبع شخصیت‌های متفاوتی از درون آن خلق شدند. این اثر را نشر پیشوا به چاپ رسانده است. یافته‌های این پژوهش می‌تواند در تحلیل شخصیت‌های داستانی زن در آثار بایرامی، فراست و بنی‌عامری مورد توجه قرار گیرد.

۱۷۴ تحلیل و بررسی ساختاری و فکری داستان‌های دفاع مقدس با...

حنیف (۱۳۸۹) کتابی است با عنوان «کند و کاوی پیرامون ادبیات داستانی دفاع مقدس» که از سوی بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس به چاپ رسیده است. در این کتاب نویسنده ضمن بررسی برخی کتاب‌ها و مقالات، اساس مباحث کتاب را گفتگوهای هدفدار با ده‌ها نویسنده ایرانی و غیر ایرانی قرار داده و به تطابق و جمع‌بندی نظرات آن‌ها پرداخته است. تعریف ادبیات داستانی جنگ و دفاع مقدس، پایه‌های پژوهشی آن در ایران، سیر تحول ادبیات داستانی جنگ و دفاع مقدس، از جمله کارهای نویسندگان در کتاب است. در این کتاب به اثرگذاری بایرامی و فراست در این سیر تحول اشاره شده است.

اثر دیگر حنیف (۱۳۹۱) کتابی با عنوان «ادبیات داستانی جنگ و دفاع مقدس و قابلیت‌های بهره‌گیری از آن در رسانه ملی» است. مؤلف در این اثر تلاش خود را در دو زمینه متمرکز کرده است. یکی شناخت ماهیت ادبیات داستانی دفاع مقدس و دیگری چگونگی بهره‌گیری از این داستان‌ها در خلق آثاری برای تولید و پخش در صدا و سیما. البته ایشان در ضمن پی‌گیری این دو هدف اصلی، قصد دارند به هدف دیگری دست یابند که آن هدف، شناخت بیشتر ماهیت جنگ و اتفاقات رخ داده در آن است. این کتاب را نشر سروش به چاپ رسانده است.

ادبیات و داستان دفاع مقدس

جنگ حاصلی جز کشتن و کشته شدن نیست؛ از این رو جنگ را نمی‌توان یک پدیده مطلوب به حساب آورد و منفور همگان است، اما انسان از برخی کشتن‌ها و کشته شدن‌ها ناگزیر است چرا که در غیر این صورت کرامت، خاک و وطن را باید فدای خود کند. هرگاه جنگی میان دو کشور رخ دهد، نویسندگان دو کشور نگاه متفاوتی به جنگ خواهند داشت و معمولاً نویسندگان کشور مدافع با نگاه مثبتی، دلاوری‌های رزمندگان خود را بازتاب می‌دهند. در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، چه نویسندگان منفی‌نگر چه مثبت‌نگر، نسبت این موضوع که کشور عراق کشور متخاصم بوده است یقین دارند؛ لذا به ادبیات جنگ ایران باید لقب «ادبیات دفاع مقدس» داد. «نویسندگان کشورهای مهاجم در جنگ همواره احساس شرمساری

تحلیل و بررسی ساختاری و فکری داستان‌های دفاع مقدس با... □ ۱۷۵

می‌کنند. در داستان‌های آن‌ها کمتر از روحیهٔ سلحشوری و میهن‌پرستی یاد می‌شود. در عین حال آن‌ها سعی دارند حضور خود را در خاک دیگری توجیه کنند و حقانیت خود را به اثبات برسانند. این در حالی است که نویسنده‌ای که کشورش مدافع بوده با افتخار از نبردها، رشادت‌ها و حماسه‌سازی‌ها یاد می‌کند. چرا که کشور او آغازگر جنگ نبوده است. آن‌چنان که ادبیات جنگی ما ادبیات دفاع مقدس نام گرفت.» (پارسی‌نژاد، ۱۳۸۴: ۲۴)

محمدرضا بایرامی

محمدرضا بایرامی به سال ۱۳۴۰ در روستای لاطران در دامنه کوه سبلان استان اردبیل به دنیا آمد و آخرین فرزند یک خانواده پنج نفری بود. در نوجوانی به آثار نویسندگان برجسته و روستایی‌نویس آن روزگار، یعنی صمد بهرنگی و علی اشرف درویشیان علاقه‌مند شد در همان سال‌های نوجوانی، خانواده قصد مهاجرت به سوی تهران کرده و در کرج ساکن می‌شوند. سال دوم دبیرستان بود که اولین قصه‌اش را برای برنامه آموزشی «قصه و قصه‌نویسی» رادیو فرستاد که محمدرضا سرشار آن را راه‌اندازی کرده بود. آن قصه از رادیو خوانده و نقد شده و باعث گردید تا او تصمیم بگیرد ضمن افزایش مطالعات خویش، در کارگاه قصه‌نویسی کانون ثبت‌نام کند، اما به دلیل کار جهت تأمین مخارج تحصیلی‌اش نتوانست در آن کارگاه حاضر شود.

بایرامی روستا را در کودکی و جنگ رادر جوانی زیسته است. او اوایل سال ۶۶ به خدمت سربازی رفت و تمام دوران خدمتش را در جبههٔ دهلران به سربرده و این شانس را داشته که هم جنگ را در شدیدترین شکلش و هم صلح را در پیچیده‌ترین وضعیت شاهد باشد. بایرامی در سال‌های اخیر با نشریات متفاوت کودک و نوجوان، از جمله کیهان بچه‌ها و باران همکاری نموده و به عنوان کارشناس داستان در واحد ادبیات حوزهٔ هنری فعالیت کرده است.

او هم‌چنین داوری چند جشنواره و انتخاب کتاب سال را برعهده داشته و از جمله

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال هجدهم ❖ شماره ۴۳ ❖ بهار ۱۳۹۹

۱۷۶ تحلیل و بررسی ساختاری و فکری داستان‌های دفاع مقدس با...

نویسنده‌گان خستگی‌ناپذیر و پرکار بشمار می‌رود. بایرامی از جمله نویسندگان واقع‌گراست که در داستان‌هایش بیشتر به زندگی و طبیعت روستای زادگاهش و تجربه‌های شرکت در جنگ ایران و عراق پرداخته و به زبانی ساده، روان و دقیق زندگی توأم با فقر و زحمت اهالی و روابط میان آنها را به تصویر می‌کشد.

آثار محمدرضا بایرامی

بایرامی نزدیک به چهل رمان، مجموعه داستان، و داستان بلند برای کودکان و نوجوانان و بزرگسالان نوشته است. مهم‌ترین آثار وی عبارتند از: «مردگان باغ سبز» (ترجمه شده به روسی و برندهٔ جایزهٔ «اوراسیا» و کتاب برتر نمایشگاه مسکو، «گرگ‌ها از برف نمی‌ترسند» (برندهٔ کتاب سال جمهوری اسلامی - کتاب فصل - جایزهٔ حبیب غنی‌پور)، «کوه مرا صدا زد» (برنده: مار عینکی یا کبرای آبی از سوییس - گران‌بهاترین خرس از سوییس - کتاب تقدیری سال جمهوری اسلامی - دیپلم افتخار از کانون پرورش فکری - کتاب سال مجلهٔ سورهٔ نوجوان و...)، «دشت شقایق‌ها»، «در بیلاق»، «عبور از کویر»، «سنگ سلام»، «همسفران» (کتاب سال حبیب)، «سپیدار بلند مدرسهٔ ما»، «در انتظار آن لحظه» و...

یکی از اصلی‌ترین حوزه‌هایی که بایرامی به آن پرداخته است، جنگ و دفاع مقدس است و آثار زیادی را نیز در این حوزه آفریده است از جمله: «آتش به اختیار» (برندهٔ جایزهٔ هفت اقلیم)، «پل معلق» (برندهٔ کتاب سال انجمن قلم، کتاب سال بنیاد حفظ آثار، کتاب سال حبیب غنی‌پور)، «سایهٔ ملخ» (برندهٔ جایزهٔ حبیب، جایزهٔ ادبی عذرا)، «سه روایت از یک مرد»، «لم یزرع»، «دود پشت تپه» و...

سبک نویسندگی محمدرضا بایرامی

محمدرضا بایرامی متعلق به آن دسته از نویسندگانی است که در حوزهٔ ادبیات دفاع مقدس و ادبیات بومی، همواره گویای ارزش‌های ملی ماست. بایرامی نویسنده‌ای است که دغدغهٔ

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال هجدهم ❖ شماره ۴۳ ❖ بهار ۱۳۹۹

تحلیل و بررسی ساختاری و فکری داستان‌های دفاع مقدس با... ۱۷۷

اصلی او بومی‌نویسی و نوشتن از دفاع مقدس و جنگ است. در آثار او کلمات کلیدی مانند برف، یخبندان، سردی، سکوت به وفور تکرار می‌شود.

سبک نویسندگی بایرامی رئالیسم است و عناصر داستان او به راحتی کشف و شناسایی می‌شوند و کاملاً ملموس هستند و خواننده برای درک پیرنگ داستان او مشکلی ندارد. از دیگر ویژگی‌های آثار او، شخصیت‌پردازی قوی و ارتباط عمیق شخصیت‌ها با عوامل طبیعی است. شخصیت‌ها از نظر درونی و بیرونی بسیار زیبا و دقیق پرداخت شده‌اند.

درون‌مایه و بن‌مایه‌های اغلب داستان‌های بایرامی، جنگ، دفاع مقدس، توصیف محیط زندگی، طبیعت و... است.

روش اجرای تحقیق

در این تحقیق از روش تحلیل ساختاری استفاده می‌شود. با مرور مکاتب مختلف ادبی به دنبال پی‌جویی و استخراج مکتب غالب داستان‌های دفاع مقدس به لحاظ مکتب‌های ادبی هستیم. برای این منظور با واکاوی عناصر مختلف داستانی در این گونه داستان‌ها و ارتباط آن با درون‌مایه دست به نقد آن‌ها خواهیم زد و با پذیرش این مفروض که متن ادبی زمانی به اوج زیبایی می‌رسد که در آن درون‌مایه و ساختار یا به تعبیری فرم و محتوا همسو و هماهنگ با هم پیش بروند، به بررسی این حوزه از داستان‌نویسی می‌پردازیم. در واقع نظریه‌ای که براساس آن، فرم و محتوا به یک میزان در خلق اثر هنری مهم می‌باشد، روش بررسی ما در این تحقیق است.

تحلیل ساختاری و فکری داستان‌های مربوط به دفاع مقدس در آثار «محمد رضا بایرامی».

در تحلیل و بررسی آثار محمد رضا بایرامی، به بررسی سه اثر از او با عنوان‌های: «پل معلق»، «سایه ملخ» و «آتش به اختیار» پرداخته می‌شود.

رمان پل معلق

خلاصه

نادر صدیف سرباز وظیفه‌ای است که در رسته پدافند هوایی خدمت می‌کند. پدر نادر راننده تاکسی است. او علاقمند است که نادر تحصیلاتش را در دانشگاه پی بگیرد اما نادر به خدمت نظام وظیفه می‌رود. نیلوفر، خواهر نادر، که از بیماری لاعلاجی رنج می‌برد، نامزد مهران، پسرخاله نادر است. داستان، از حرکت نادر به سمت منطقه‌ای به نام تله‌زنگ در کوه‌های لرستان آغاز می‌شود. نادر که در پدافند هوایی تهران مسئول آتش‌بار توپ ضد هوایی بوده است در یکی از شب‌های حملات هوایی از قرار گرفتن به‌موقع در پست خود غفلت می‌کند و این امر موجب می‌گردد پوشش دفاع هوایی شهر کامل نشود و هواپیماهای دشمن شهر را بمباران کنند. در این بمباران نادر زخمی می‌شود و با اصابت یکی از بمب‌ها به خانه پدری نادر، پدر، مادر و خواهرش نیلوفر به شهادت می‌رسند. نادر پس از مرخصی از بیمارستان، خود را به تله‌زنگ، منطقه‌ای در صد کیلومتری خط مقدم، تبعید می‌کند. او از سوی خود را در مرگ خانواده‌اش مقصر قلمداد می‌کند و از سوی دیگر، با تلقی‌ای جبرگرایانه تلاش دارد سرنوشت را در این حادثه مؤثر قلمداد کند. او با خاطرات گذشته‌اش دست به گریبان است. نادر در قطار با یک افسر وظیفه و پیرمردی همسفر است. پیرمرد به‌دنبال غلبه بر تردیدی که در پی تماس‌های مختلف در دلش ایجاد شده به جبهه آمده است. او می‌گوید که کسی پس از شهادت پسرش، در طی نامه‌هایی به او گفته که پسرش نه به دست دشمن، که به دست افسر خودی و به‌خاطر نافرمانی از دستورات، کشته شده و حالا او آمده است تا حقیقت ماجرا را کشف کند. سربازانی که با او در کوچه قطار هستند این شایعات را ناشی از نفوذی‌های دشمن و عوامل وابسته می‌دانند. قطار در نقطه‌ای که پل ارتباطی تله‌زنگ توسط دشمن منهدم شده است می‌ایستد تا مسافران با پای پیاده به آن سوی پل رفته، به قطاری که آنان را تا جبهه جنوب می‌رساند ملحق شوند. نادر به پاسگاهی در بالای ارتفاعات تله‌زنگ می‌رود. جایی که چند پدافند هوایی مأموریت دفاع از پل ویران را دارند. در پاسگاه، جمعاً شش نفر حضور

تحلیل و بررسی ساختاری و فکری داستان‌های دفاع مقدس با... □ ۱۷۹

دارند. نادر در طول روزهایی که در پاسگاه است شاهد بازسازی پل تله‌زنگ است. او می‌بیند که چگونه قطعات پیش‌ساخته پل، توسط کارگران به هم متصل می‌شود و در نهایت، پل بازسازی می‌گردد. برای دفاع از پل جدید، موشک‌انداز ضد هوایی سهند به پاسگاه تحویل داده می‌شود. از کسانی که در پاسگاه حضور دارند تنها نادر دوره استفاده از این سلاح را دیده است. فرمانده پاسگاه، موشک را به نادر تحویل می‌دهد. روزی، گله‌ای از گوسفندان در اطراف پایگاه دیده می‌شوند. نادر که مأمور برگرداندن آنهاست با دخترگری مواجه می‌شود که نگاهی همانند خواهرش نیلوفر دارد. در حمله هوایی دشمن، نادر با شلیک موشک سهند، هواپیمای دشمن را ساقط می‌کند. نادر وقتی در نگاه دختری چوپان نشانی از خواهرش می‌یابد، دفترچه خاطراتش را که بعد از، شهادت اعضای خانواده‌اش کنار گذاشته بر می‌دارد و با امید به آینده، داستان این بخش از زندگی اش را می‌نویسد.

در ادامه، ابتدا ساختار و سپس محتوای رمان بررسی و تحلیل می‌شود.

تحلیل ساختاری رمان «پل معلق»

رمان پل معلق به لحاظ ساختاری رمانی رئالیستی است، هرچند که نویسنده با تداعی خاطره‌های شخصیت اصلی، پیچیدگی‌هایی را در پیرنگ داستان ایجاد کرده است و رمان را به رمان‌های مدرنیستی نزدیک کرده است اما با توجه به این که مؤلفه‌های رئالیستی در این رمان بارز است و همه مسایل گره‌گشایی می‌شود، باید این داستان را در زیر مجموعه داستان‌های رئالیستی قرار داد. در بررسی ساختار داستان، به بررسی عناصر زمان، مکان، پیرنگ، زاویه دید و ... پرداخته می‌شود.

زمان و مکان

یکی از خصوصیات داستان‌های رئالیستی اشاره به زمان و مکان است. زمان و مکان اتفاقات داستان، در رمان‌های رئالیستی، برای خواننده کاملاً روشن است؛ این در حالی است که

۱۸۰ تحلیل و بررسی ساختاری و فکری داستان‌های دفاع مقدس با...

در داستان‌های مدرن و پست‌مدرن زمان و مکان هیچ جایگاهی ندارد و کاملاً مبهم است. در رمان پل معلق، زمان و مکان اتفاقات، مشخص است؛ مکانی که بیشترین اتفاقات داستان در آن رخ داده است، منطقه «تله زنگ» است و این نام این ناحیه در ذهن خواننده می‌ماند. او از مکان‌ها و شهرها نیز نام می‌برد. او از نزدیک شدن قطار به شهری می‌گوید: «و او دید که از شهری می‌گذرد... اراک بود یا بروجرد؟ شاید هم درود» (بایرامی، ۱۳۸۸: ۲۹). وقتی مغازه لوکس فروشی را توصیف می‌کند تصویر این مکان در ذهن خواننده شکل می‌گیرد: «لوکس فروشی هم باز بود و بخشی از ویتزینش را با مجسمه‌های صدفی پر کرده بود، رستم با گرزش، قورباغه آواز خوان، ماتادور شتل به دست و گربه‌ای که کراوات زده بود.» (همان: ۱۱). در منطقه تله زنگ، پل ارتباطی خراب شده است و کارگرها مشغول بازسازی هستند، بایرامی در جای جای داستان، این محل را به خوبی توصیف کرده است، به شکلی که این مکان در ذهن خواننده نقش بسته است: «سرانجام تخته سنگ از جاش تکان خورد. کناره‌های رود را خراب کرد و به همراه خاک آن، سقوط کرد. حفره‌ای ایجاد شد و تخته سنگ را بلعید. دیگر چیزی از آن دیده نمی‌شد... فکر می‌کرد این رودی است سیمره نام که می‌تواند در جایی به کرخه کور و از آنجا به اروند کبیر وصل بشود» (همان: ۹۳)

در جای دیگر بیابان را با ذکر جزئیات توصیف می‌کند، بیابانی که مخالفان را با هلیکوپتر از بالا به پایین پرت می‌کردند؛ در این توصیفات بیابان بی‌آب و علف در هنگام غروب توصیف می‌شود محلی که برای کشتن افراد انتخاب شده است. این توصیفات با روح مغموم و منزوی شخصیت اصلی هم‌خوانی دارد: «اما تنها چیزی که دیده می‌شد بیابان بود که در نور مرده تنگ غروب، از جلو نگاه می‌گریخت؛ بیابان لخت و عور با زمین‌های شوره بسته و خارهایی پراکنده، اینجا و آنجا؛ و آن دریاچه نمک که هرچند نمی‌دیدش اما تعریفش را زیاد شنیده بود» (همان: ۲۵-۲۶).

وقتی نادر با خواهرش، شب هنگام در خیابان قدم می‌زنند فضا و مکان قهوه خانه را به خوبی توصیف می‌کند: «آمولانس آژیرکشان گذشت. باران نم‌نم می‌بارید. جگرکی چیزی

تحلیل و بررسی ساختاری و فکری داستان‌های دفاع مقدس با... □ ۱۸۱

انداخته بود نو منقل که بوی خوشش همراه با دود، همه جا را برداشته بود. نیلوفر ایستاد. سه چهار جوان نشسته بودند آن تو. غذا می‌خوردند و یکیشان سیگار می‌کشید. به نظر نمی‌رسید که به این زودی قصد بلند شدن داشته باشند. (همان: ۱۱).

زمان داستان نیز کاملاً مشخص است که مربوط به زمان جنگ تحمیلی است؛ کل زمان داستان حدود هفت روز است. در طول داستان نویسنده، دائماً اشاره به زمان دارد: «عصر پنج‌شنبه بود و برف دوباره شروع شده بود. نرم نرم می‌بارید و بر بام خانه‌های دو طرف رود می‌نشست» (همان: ۴). در جملات بالا هم اشاره به زمان شده و هم مکان. «شب بود و باد در بیرون هیاهو می‌کرد» (همان: ۸). «اواخر بهار بود؛ وقتی که گفته می‌شود فصل زاد و ولد آهوها و بزهای کوهی است» (همان: ۱۹).

شخصیت‌پردازی

نویسنده داستان رئالیستی علاوه بر این که باید با دقت زمان و مکان را توصیف کند، باید شخصیت‌های داستان را به گونه‌ای توصیف کند که خواننده بتواند آن را در ذهن خود تصور کند و همچنین افعال و خصوصیات شخصیت‌ها باید با جایگاه اجتماعی آن‌ها هم‌خوانی داشته باشد و معمولاً این شخصیت‌ها، جزو قشر پایین یا متوسط جامعه هستند. شخصیت داستان رئالیستی باید به شیوه‌ای عمل کند که مطابق قانون علیت باشد یعنی هر اتفاق یک علتی داشته باشد تا پیرنگ داستان به خوبی پیش برود.

در داستان پل معلق با شخصیت‌هایی سر و کار داریم که همه از قشر متوسط و پایین جامعه هستند. این رمان شخصیت‌های زیادی ندارد؛ این شخصیت‌ها عبارتند از: نادر صدیف، پدر، مادر، خاله، خواهر و پسرخاله نادر، استوار پورحیدری، پیرمرد داخل قطار، دختر چوپان و برادرش، هم‌سربازهای نادر و کارگرانی که مشغول ساختن پل هستند. در آغاز هر داستان معمولاً قهرمان آن معرفی می‌شود اما در داستان پل معلق، معرفی شخصیت اصلی به مرور و در طی داستان انجام می‌شود.

پیرنگ

پیرنگ داستان‌های رئالیستی سه ویژگی عمده دارد که آن را از دیگر داستان‌ها جدا می‌کند: الف) پیروی اکید از اصل علت و معلول: در داستان‌های رئالیستی هر اتفاقی دلیلی دارد و خود دلیل اتفاق بعدی می‌شود و این زنجیره علت و معلول پیرنگ داستان رئالیستی را به وجود می‌آورد. ب) اجتناب از رویدادهای نامحتمل: در داستان‌های رئالیستی، برخلاف داستان‌های کلاسیک هیچ اتفاق نامحتملی رخ نمی‌دهد و همه اتفاقات معقول هستند.

ج) ساختار سه قسمتی؛ آغاز، میانه،

پایان: اکثر داستان‌های رئالیستی ساختار سه قسمتی دارند؛ در آغاز نویسنده با مقدمه چینی و معرفی زمان و مکان و شخصیت داستان را معرفی می‌کند و در میانه داستان کشمکش را ایجاد می‌کند که گاه بین شخصیت اصلی یا دیگر شخصیت‌ها و گاه درونی است (تعارض امیال شخصیت اصلی) سپس در اوج پاسخی داده شود به کشمکش و در کنش افتان ضرابهنگ رویدادها آهسته می‌شود و داستان با گره‌گشایی به آخر می‌رسد (پاینده، ۱۳۸۹ ج: ۱: ۶۲-۵۹).

از حیث روابط علی و معلولی: در داستان، علت اصلی همه اتفاقات، جنگ است. جنگ باعث می‌شود که نادر در انجام وظیفه خود سهل‌انگاری کند چرا که از حضور در میدان جنگ ناراضی است، سهل‌انگاری او علت مرگ اعضای خانواده می‌شود، مرگ اعضای خانواده علت افسردگی و منزوی شدن نادر می‌شود. این زنجیره روابط علی و معلولی داست است به صورت کلی؛ اما اتفاقات دیگری نیز در لابلای داستان می‌افتد که آنها نیز از این اصل تبعیت می‌کنند که مواردی ذکر می‌شود:

پلی که در تله زنگ تخریب شده بود، دلیلش نبود تجهیزات نظامی کافی بوده است که بعداً با آمدن موشک سه‌ه‌ند، هوایم‌ای عراقی توسط همین موشک منهدم می‌شود. این دلیلی بر علی و معلولی بودن حوادث داستان است. مورد دیگر این‌که، هم‌چنان‌که عشق به خانواده موجب عذاب و منزوی شدن نادر شده بود و علت این امر بود، در پایان داستان، این عشق است که علت سرزنده شدن و بازگشت او به زندگی می‌شود.

اجتناب از رویدادهای نامحتمل: در این رمان هیچ حادثه نامحتمل و نامعقولی رخ نداده است و همه حوادث و اتفاقات داستان در فضایی واقعی به وجود آمده است.

ساخت سه بخشی: داستان در اولین صفحه کتاب، اولین گره را با جمله‌ای پی می‌افکند و بر اساس کشمکش درونی نادر صدیف طرح‌ریزی شده است. نادر در اول داستان دچار کشمکش درونی است که همواره همراه او است. یعنی همان درگیری عواطف مختلفی که این جوان را از زندگی گذشته‌اش دور می‌کند، اما «در پی همین تعارض میان نیروهای درونی، او را به مرور پی‌درپی خاطراتش وا می‌دارد و این کشمکش عاطفی است که نادر را به سمت تضادهای عاطفی دیگر جهان پیرامونش سوق می‌دهد» (حنیف، ۱۳۸۶: ۳۲) در اولین صفحه می‌آید: «هنوز هم دلش می‌خواست از راز قصه سر در بیاورد، درست مثل دیگران، هم‌تختی‌ها و هم‌پاسگاهی‌ها و با همان سماجت بی‌معنا» (بایرامی، ۱۳۸۸: ۱) که در این جمله نویسنده مقدمات اولین گره داستان را «با حرکت کشمکش به سوی اوج می‌افکند، قرار دادن صدیف در وضعیت بحرانی و گریختن از خود و گذشته‌اش، هر چند طولی نمی‌کشد که پاسخ این سؤال را پیدا می‌کنیم و در می‌یابیم که سرباز به آخر خط رسیده است» (حنیف، ۱۳۸۶: ۳۲) در ابتدا که نقطه شروع داستان است، با توصیف و شرح حال شخصیت برای خواننده روشن می‌شود که مکان و زمان داستان جبهه و زمان جنگ است. هم‌چنان که داستان به میانه نزدیک می‌شود، شخصیت اصلی داستان دچار کشمکش‌های درونی است و در موقعیت بحرانی و گریختن از خود و گذشته‌اش است. نقطه اوج داستان هنگامی است که هواپیمای عراقی حمله می‌کند و اینجاست که باید نادر فرصت را غنیمت شمرده و سهل‌انگاری قبلی را جبران کند، و نادر دچار استرس و اضطراب شدید می‌شود و این اضطراب و هول و ولا را خواننده نیز حس می‌کند، اما نادر موفق می‌شود که هواپیمای دشمن را منهدم کند و از آن به بعد داستان کنش افتان پیدا می‌کند. کشمکش درونی نادر چند بعد دارد یکی فرار از خود است و کشمکش دیگر، تصمیم برای خودکشی است که تا پایان داستان ادامه دارد و در پایان با زدن هواپیمای عراقی و دیدن دختر چوپان که شبیه خواهرش است به آرامش می‌رسد و از خودکشی منصرف می‌شود و داستان پایان می‌یابد.

زاویه دید

اگر چه نویسنده رئالیست سعی دارد که وقایع‌نگر بی‌طرف عصر خود باشد اما اثری که واقعیت را ترسیم می‌کند، جهان‌بینی مشخص نویسنده را نیز منعکس می‌کند. این جهان اصولاً به ذهن یک یا چند شخصیت محدود می‌شود و از منظر دانای کل محدود و به شیوه غیر مستقیم به روایت داستان می‌پردازد (مارتین، ۱۳۸۶: ۵۴). این رمان از زبان سوم شخص و دانای کل بیان می‌شود، محدود به شخصیت اصلی. نویسنده علاوه بر این زاویه دید، از نقش تک‌گویی درونی نیز در داستان غافل نمانده است. از آنجا که شخصیت اصلی دچار مشکلات روحی است و به جنگ و وضعیتی که در آن قرار دارد معترض است، بعضاً تک‌گویی درونی دارد و از این طریق افکار شخصیت برای خواننده بازگو می‌گردد که به مواردی اشاره می‌شود: «چیزی از شیب کوه پایین می‌آمد؛ بی‌صدا اما سریع نگاه کرد. خار غلستانی بود که تا نزدیک خط رفت و از حرکت افتاد. با خود گفت: تو همین خاری. همین خاری که باد هر جا بخواد می‌بره؛ ول شده و آواره، ریشه‌کن شده و ناتوان. نه جایی قرار می‌گیری، نمی‌دونی چه باید بکنی. اقلماً می‌دونستی که برای چی زنده‌ای. کاش همین سنگی بودی که روش نشسته‌ای. نه سرمایی بهت اثر می‌کرد نه گرمایی. نه شاد می‌شدی نه غمگین. نه چیزی به دست می‌آوردی نه چیزی از دست می‌دادی» (بایرامی، ۱۳۸۸: ۴۴-۴۳)

در جای دیگری آورده است: «آخر خط! کاش آخر خط باشد؛ بی‌دردسر، خلاص و رهایی. از تنهایی به تنهایی. از تنهایی به این جهانی به تنهایی سیاه خاک. در هر صورت تنهایی؛ با این تفاوت که دیگر آنجا مجبور نبودی مثل شبی سرگردان این طرف و آن طرف برویو سنگینی خود را بر خود احساس کنی...» (همان: ۷). تک‌گویی‌های این رمان با محتوای آن که سرشار از ناامیدی و غم است هم‌خوانی دارد.

گفت‌وگو

به صحبت‌هایی که بین شخصیت‌های داستان و یا در ذهن آن‌ها صورت می‌گیرد گفتگو

تحلیل و بررسی ساختاری و فکری داستان‌های دفاع مقدس با... □ ۱۸۵

گفته می‌شود. «در شیوه گفتگو تجربه درونی و عاطفی شخصیت، غیر مستقیم نقل می‌شود و خواننده به لایه زیرین ذهن شخصیت، تصویرهای خیالی، هیجانانگیز و احساسات وی دست می‌یابد» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۴۷۹).

تمام صفحات پل معلق مملو از گفتگو بین شخصیت‌های مختلف داستان است. این گفتگوها بین نادر و نیلوفر، نادر و مهران، نادر و سربازان و نادر با خودش به صورت تک‌گویی درونی است. در این گفت‌وگوها در بیشتر مواقع از واژه «گفتم» و «گفت» استفاده شده است و این خواننده است که باید دو طرف گفت و گو را کشف کند و تشخیص دهد. در آخر داستان که نادر دفترچه داستان را مرور می‌کند بدون هیچ گونه توضیح اضافی بین گفت و گوها، تنها نوشته‌ها و گفت و گوهای بین خود و نیلوفر را مرور می‌کند که با واژه «گفتم» و «گفت» پیش برده است و بیشتر شبیه فیلم‌نامه است:

«نیلوفر پرسید: امروز جمعه است؟ گفتم: نه. گفت: چرا اینقدر من دلگیرم؟ راستی غروب‌های جمعه دل آدم می‌خواهد بترکد؟ گفتم: نمیدانم» (بایرامی، ۱۳۸۸: ۱۲۰). سایر گفت و گوها، بیشتر با سؤال است و بدون ذکر نام دو طرف گفت و گو. گفت و گویی بین نادر و مهران انجام می‌شود که مصداق این ادعا است و البته موارد فراوانی از این دست: «پس برای چه آمده بیرون؟ فقط برای این که مطمئن شود او خواهد آمد؟ می‌خواهی امشب بمونی اینجا؟... نه!... مطمئنی؟ ... آره!... راستی از خانه چه خبر؟... خانه؟!... بی خبری؟... بیخبر؟... آره!... اینجا امکان تماس... نیلوفر را که دوباره عمل نکردن؟... نه.خودت چطوری؟» (همان: ۸۷). می‌توان گفت به ندرت صفحه‌ای پیدا می‌شود که از این قبیل گفت و گوها را نداشته باشد. گاهی این گفت و گوها بصورت تک‌گویی درونی است که توسط نادر انجام می‌شود: «چیزی از شیب کوه پایین می‌آمد؛ بی‌صدا اما سریع. نگاه کرد. خار غلتانی بود که تا نزدیک خط رفت و از حرکت افتاد. با خود گفت: تو همین خاری. همین خاری که باد هر جا بخواد می‌بره؛ ول شده و آواره، ریشه‌کن شده و ناتوان. نه جایی قرار می‌گیری، نه می‌دونی چه باید بکنی. اقلاً می‌دونستی که برای چی زنده‌ای. کاش همین سنگی بودی که روش نشسته‌ای.

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال هجدهم ❖ شماره ۴۳ ❖ بهار ۱۳۹۹

نه سرمایی بهت اثر می‌کرد نه گرمایی. نه شاد می‌شدی نه غمگین. نه چیزی به دست می‌آوردی نه چیزی از دست می‌دادی» (بایرامی، ۱۳۸۸: ۴۳-۴۴).

فضا

فضاسازی در داستان این امکان را به نویسنده می‌دهد که روح مسلط و حاکم بر داستان را به خواننده منتقل کند؛ این کار با شیوه‌ای غیر مستقیم از طریف چیش جمله‌ها و نشانه‌هایی که در فضای داستان جریان دارد، صورت می‌پذیرد. فضای داستان می‌تواند شاد، غمگین، دارای اضطراب و ترس و رنج، عشق و ... باشد. تأثیری که فضاسازی در مخاطب ایجاد می‌کند این است که «خواننده را در وضع روحی مناسبی قرار می‌دهد تا از داستان لذت ببرد» (موام، ۱۳۴۶: ۳۷۵).

فضای داستان یک فضای غم‌ناک و پر التهاب ناشی از جنگ است. جامعه‌ای که در داستان می‌بینیم بسیار عصبی، بی‌قرار و سردرگم، سرشار از شک و تردید هستند که همه این مسایل ناشی از جنگ است. این فضا بسیار تاریک و سیاه است و خواننده این ذهنیت را دارد که کل داستان در شب اتفاق افتاده است. افراد این جامعه ناتوان و منفعل هستند و خود را به دست سرنوشت سپرده‌اند و اغلب آن‌ها تقدیرگرا و جبری هستند و امیدشان را در مرگ می‌بینند: «تنها واقعیتی که بود همین بود: مرگ! و به زودی فرا می‌رسد» (بایرامی، ۱۳۸۸: ۱۱). در جای دیگر نویسنده با دیدی غیر آرمانی و کاملاً واقع‌گرا، سربازان جبهه که از شدت گرسنگی به درختی با میوه‌های کال حمله برده‌اند را توصیف کرده است و تصویری رقت‌انگیز را نشان داده است: «بعد از آن میان - شاید در اثر غفلت سربازی - شاخه‌های درخت انجیر بخت برگشته را دید و همه چیز را ناگهانی و غافل‌گیر کننده فهمید و او نیز دوید تا به زودی مزه انجیرهای سبز و نارسیده را که از هیچ بهتر بود، زیر دندان‌های خود بچشد و ببیند که سربازها با سرعتی باور نکردنی، درخت را لخت می‌کنند، نه تنها از انجیر - یعنی آن دانه‌های کال و سفت که از انجیر بودن فقط بوی آن را، آن هم اندکی، به همراه داشت - که حتی از برگ و شاخه. و این

تحلیل و بررسی ساختاری و فکری داستان‌های دفاع مقدس با... □ ۱۸۷

جوری بود که درخت به سرعت لاغر می‌شد طوری که گویی یک دفعه مورچه‌های سرخ گوشت‌خوار در جنگلی به جنازه‌ای رسیده بودند تا به سرعت مشغول تجزیه کردنش بشوند. با این تفاوت که فقط می‌خورند و نمی‌برند» (همان: ۲۰-۱۹). در متن بالا، هم جزئیات به خوبی توصیف شده است و هم میزان گرسنگی سربازان که حتی برگ درخت را می‌خورند و ما از این توصیفات به اوج فلاکت و بدبختی این فضا پی می‌بریم. او هم‌چنین ویرانی‌های ناشی از جنگ را وصف می‌کند که قابل ترمیم نیستند «این عظمت ویران را دیگر هیچ وقت نمی‌توان احیا کرد، همان‌طور که ویرانی‌های دیگر را هم. آدم‌های ویران، خانه‌های ویران، ویرانی همه جا یافت می‌شد» (همان: ۶۰).

تحلیلی رمان «پل معلق» از نظر فکری

فکر اصلی و مسلط بر این رمان، جنگ و دفاع مقدس و حوادث حاشیه‌ای آن است که به دنبال این درونمایه اصلی، چند مضمون و بن‌مایه دیگر نیز در این رمان گنجانده شده است، از جمله، پوچی و ناامیدی، جبر گرایی یا تقدیرگرایی، مرگاندیشی و عشق است که هر کدام را در ادامه بررسی می‌کنیم

پوچی و ناامیدی

از آنجا که زاویه دید محدود به نادر است، هر چیزی که به‌عنوان درون‌مایه بخواید استخراج شود باید از دل حرف‌های نادر و از اندیشه نادر بیرون بیاید؛ یکی از این خصوصیات، احساس پوچی و ناامیدی شخصیت اصلی داستان است. از همان اولین جمله داستان این احساس بیان می‌شود: «منشی آتش‌بار گفت: لازم نیست از کسی بپرسی. اونجا آخر خطه، خودت متوجه میشی» (بایرامی، ۱۳۸۸: ۳). در سرتاسر داستان این احساس ناامیدی و پوچی به چشم می‌خورد. یکی از دلایل ناامیدی و پوچی او بیماری سخت خواهرش است که به زودی او را از دست خواهد داد: «پپچیدند به خیابانی دیگر. چه وقت از شب بود؟ چرا

۱۸۸ تحلیل و بررسی ساختاری و فکری داستان‌های دفاع مقدس با...

خیابان‌ها آنقدر خلوت بودند؟ چه اهمیتی داشت؟ دست نیلوفر را گرفت توی دستش. گه گاه نگاه سنگین رهگذران را روی خودشان حس می کرد، از آن نگاه‌های کمی تحقیرآمیز، کمی پرت و کمی مشکوک مثل نگاه پاسبان‌ها دلش می خواست برود جلو، یقه تک‌تکشان را بگیرد و داد بزند: به شما مربوط است بی‌شرف‌ها؟ خواهرم است، مریض است، به زودی خواهد مرد» (بایرامی، ۱۳۸۸: ۱۰) دلیل دیگر ناامیدی او، از دست دادن خانواده‌اش است که خود را به دلیل حاضر نبودن در پشت آتش‌بار در هنگام حمله هواپیمای دشمن، در کشته شدن آن‌ها مقصر می‌داند. این احساس گناه و تقصیر باعث منزوی شدن و افسردگی او شده است و فضایی تیره و تار را در داستان ایجاد کرده است و ناامیدی مفرطی را در شخصیت اصلی ایجاد کرده است. او به هر جا نگاه می‌کند تباهی و پوچی در ذهنش نقش می‌بندد: «چیزی از شیب کوه پایین می‌آمد. بی‌صدا اما سریع، نگاه کرد. خار غلستانی بود که تا نزدیک خط رفت و از حرکت افتاد، و با خود گفت: تو همین خاری. همین خاری که باد هر جا بخواهد می‌برد، ول شده و آواره، ریشه‌کن شده و ناتوان. نه جایی قرار می‌گیری نه می‌دونی که چه باید بکنی. کاش اقلاً می‌دونستی که برای چه زنده‌ای (بایرامی، ۱۳۸۸: ۴۳)

جبرگرایی یا تقدیرگرایی

یکی دیگر از درون‌مایه‌های داستان، جبرگرایی یا تقدیرگرایی است. نادر معتقد به جبر است و معتقد است همه چیز از قبل تعیین شده است، او هنگامی که خودش را سرزنش می‌کند که چرا هنگام حمله هواپیمای عراقی پای ضدهوایی نبوده است، مرگ خانواده‌اش را یک تقدیر می‌داند: «آیا اگر فرصت کافی برای شیک پیدا کرده بود، می‌شد جلوی هجوم را گرفت؟ آیا این تردید او را نخواهد کشت؟ پدر می‌گفت اگر تیغ عالم بجنبد زجای، نبرد مویی تا نخواهد خدای. شاید اگر فرصتی هم پیش می‌آمد، باز همان می‌شد که شده بود. تنها فرقش این بود که او تلاشش را کرده بود و دیگر لازم نبود اینجور زیر این بار له شود» (بایرامی، ۱۳۸۸: ۱۴). او در جای دیگر برای آرامش خود و فرار از فشار روحی و فرار از عذاب وجدان این

تحلیل و بررسی ساختاری و فکری داستان‌های دفاع مقدس با... ❑ ۱۸۹

جملات جبری را به زبان می‌آورد: «پدر کجا بود تا در این لحظات سخت دلداریش بدهد؟ بگوید آن چیزی که باید بشود می‌شود و هیچ چیز نمی‌تواند جلوییش را بگیرد. کجا بود تا بگوید ترک کردن جایی نمی‌توانسته سرنوشتی را تغییر بدهد» (بایرامی، ۱۳۸۸: ۱۵)

مرگان‌اندیشی

مرگان‌اندیشی یکی دیگر از درون‌مایه‌های این داستان است. این مرگان‌اندیشی مربوط به اعتقاد به تقدیر است. وقتی انسان این تصور را داشته باشد که تقدیر به‌عنوان یک قدرت، سرنوشت وی را تعیین می‌کند و او هیچ توانی در مقابل آن ندارد دچار تاامیدی می‌شود. واژه «مرگ» از ابتدای رمان تا انتها، در سطر سطر آن جاری است. نادر صدیف در لحظات تنهایی‌اش فقط به مرگ می‌اندیشد. او هنگامی که با خواهرش مشغول قدم زدن است، دائماً به مرگ می‌اندیشد و رهایی از آن را امکان‌پذیر نمی‌داند: «دیگر نمی‌توانستند همدیگر را گول بزنند و می‌دانستند در تمام لحظاتی که خیابان‌ها را گز می‌کرده‌اند یا در جاهای مختلف می‌ایستاده‌اند یا می‌نشسته‌اند، لحظه‌ای نتوانسته بودند اندیشه مرگ را از ذهن خود دور کنند. مرگ فراتر از هر چیزی که بتوان فکرش را کرد، خودش را گوشزد کرده بود؛ و همین نبود که ناگهان او را از پا انداخت؟» (بایرامی، ۱۳۸۸: ۱۲)

«مرگ هر آن می‌تواند سر برسد. می‌رسد و اتفاقاً بد وقتی هم. وقتی به سمتش می‌روی ازت فرار می‌کند و وقتی می‌خواهی ازش فرار کنی...» (بایرامی، ۱۳۸۸: ۷) و گاهی مرگ را آرزو می‌کند و دلیلش هم از دست دادن خانواده‌اش است که خود را عامل مرگشان می‌داند و با مرگ خود می‌خواهد از این عذاب رهایی یابد: «ای کاش یه راست بیان سراغ ما. بیان و قطار رو بمباران کنن. اون وقن دیکه همه چیز از گردن من ساقطه. مرگی می‌رسه، بی‌اونکه خودم در آوردنش سهمی داشته باشم» (بایرامی، ۱۳۸۸: ۲۹)

عشق

آخرین درون‌مایه رمان، عشق است. عشق در پایان رمان به وجود می‌آید و در تمام طول داستان تغییری در احوالات نادر صدیف نمی‌بینیم تا این‌که دختر چوپانی را می‌بیند که چشمانش شبیه چشمان خواهرش است و اینجاست که تغییر را در شخصیت نادر می‌بینیم و آن برگشت و امید به زندگی است. در واقع شاید حرف آخر رمان این است که بگویند درست است که مرگ هست، نیستی هست، اما عشق می‌تواند بر همه اینها پیروز شود. با بررسی این رمان معلوم می‌گردد که بایرامی نگاه متفاوتی به جنگ داشته است و سرگذشت افرادی را نشان داده است که با وجود پای‌بندی به ارزش‌های دفاع مقدس، جبهه برای آن‌ها به منزله «آخر خط» و جایی برای از دست رفتن تمام امال و آرزوهایشان است. این همان رسالت اصلی رئالیست‌ها است که نگاه یک‌سویه، ارمانی و کلیشه‌ای به جنگ ندارند و واقعیت را چه زشت باشد و چه زیبا نشان می‌دهند.

رمان «سایه ملخ»

خلاصه رمان

داستان این کتاب درباره نوجوانی است به نام صابر که خود او راوی داستان هم هست. داستان در فصل تابستان رخ می‌دهد زمانی که مدرسه‌ها تعطیل هستند و صابر در کنار خانواده در تلاش و تکاپو ظاهر می‌شود. خانواده صابر در تلاش‌اند هر چه زودتر گوسفندان را پروار کنند و با فروش آن موجبات عمل جراحی چشمان پدر را فراهم کنند و پدر از این مسأله کمی عصبانی است و خود را سرزنش می‌کند. داستان به خوبی پیش می‌رود تا این‌که ملخ‌ها به مزرعه حمله می‌کنند. ورود ملخ‌ها به روستا، باعث می‌شود سایه مرگ، نیستی و نابودی بر فضای روستا مستولی شود.

فضای نابودی با سایه سیاه هجوم عراقی‌ها به روستا هماهنگ می‌شود. پیوند حمله عراقی‌ها به روستا و حمله ملخ‌ها باعث نابودی و نیستی همه چیز می‌شود. صابر و حاتم در تلاشند که

تحلیل و بررسی ساختاری و فکری داستان‌های دفاع مقدس با... □ ۱۹۱

از این مهلکه جان سالم به در برده و سرانجام به روستا و پدر کمک کنند که بینایی‌اش را به دست آورد سرانجام پس از بهتر شدن وضع و پایان جنگ، مردان روستا با بخشیدن گوسفندانی به صابر و خانواده در سپاس از فعالیت‌های او به اوضاع رنگ بهتری می‌بخشند.

بررسی ساختار رمان «سایه ملخ»

رمان سایه ملخ یک رمان رئالیستی است که به جنگ، سنت‌ها و زندگی روستایی می‌پردازد و در واقع پایان داستان زمانی است که جنگ تحمیلی ایران و عراق آغاز می‌شود. مخاطب این رمان، نوجوانان هستند و شخصیت‌های اصلی و مکمل نیز صابر و حاتم هستند که هر دو نوجوان هستند. ملخ در این رمان نماد و سمبل خرابی و ویران‌گری (هجوم ارتش عراق به ایران) است. نویسنده برای اولین بار در صفحه ۲۴ و در فصل اول از ملخ نام می‌برد و ذهن خواننده را برای پی‌گیری داستانی که همین ملخ می‌تواند در آن نقش داشته باشد، آماده می‌کند. در این داستان نویسنده، تناسبی بین حجم زیاد ملخ‌ها و حجم نابرابر عراقی‌ها که به روستا حمله کرده‌اند برقرار کرده است. هم‌چنین نویسنده ضمن روایت موضوع اصلی به مسایل فرعی نیز می‌پردازد از جمله نویسنده به درون زندگی اهالی می‌رود و با آوردن تناسب‌های رفتاری مختلف افراد با یکدیگر به بیان نکاتی در مورد شیوه زندگی مرزنیسان و مشکلاتی که با آن درگیر هستند می‌پردازد؛ مسایلی مانند چگونگی کاشت محصول و هم‌چنین نگرانی از دام‌ها. نویسنده در همه این توصیفات بسیار دقیق عمل کرده است و مانند یک دوربین فیلم‌برداری این مسایل را به نمایش گذاشته است که این امر، از خصوصیات داستان‌های رئالیستی است. برای این‌که یک داستان را رئالیستی بنامیم لازم است شاخصه‌های داستان‌های رئالیستی را همراه خود داشته باشد. ما در این اثر شاهد این خصوصیات هستیم؛ خصوصیات بارزی مانند توصیفات جزء به جزء و گسترده، پیچیده و مبهم نبودن شخصیت‌ها، پیرنگ خوش‌ساخت یا همان روایت خطی، اشاره به زمان و مکان داستان، پایبندی به سنت‌ها و... در ادامه به بررسی و تحلیلی این عناصر می‌پردازیم تا معلوم گردد که آیا دارای ویژگی‌های رئالیستی هستند یا خیر؟

شخصیت‌پردازی

شخصیت‌ها را می‌توان در تقسیم‌بندی‌های متفاوتی قرار داد؛ گاهی این شخصیت‌ها بسیار ساده هستند و هیچ‌گونه پیچیدگی ندارند و به راحتی درک می‌شوند و تمام خصوصیات ذهنی و روحی آن‌ها قابل فهم است. معمولاً این نوع شخصیت یک دغدغه دارد و در پی حل آن است. اما نوع دیگری از شخصیت‌ها دیریاب و دارای پیچیدگی هستند و به راحتی شناخته نمی‌شوند. ما در این رمان با شخصیت‌هایی روبرو هستیم که هیچ‌گونه پیچیدگی ندارند و به راحتی کشف می‌شوند. بیش از ده نفر در پیش‌برد داستان نقش دارند که در تحلیل این شخصیت‌ها تنها به بررسی شخصیت‌های اصلی پرداخته می‌شود. از آن‌جا که مخاطبان این رمان قشر نوجوان است، نویسنده شخصیت‌های اصلی را نیز از همین قشر انتخاب کرده است و همین امر موجب شده است خواننده رابطه بهتر و صمیمی‌تری با شخصیت‌ها برقرار کند. شخصیت‌های رمان با سه رخداد مهم یا سه چالش روبرو می‌شوند: اول حضور گرگ و خطر آنها. دوم هجوم ملخ و سوم و بدتر از همه حمله عراقی‌ها. محورهای فرعی هم البته در رمان وجود دارد مانند تقابل نسل جوان و نسل گذشته که از زبان شخصیتی به نام خدر روایت می‌شود. در واقع تقابل‌های رمان عبارتند از: تقابل جمع با جمع (ایرانی‌ها - عراقی‌ها) تقابل انسان و طبیعت / تقابل فقر و ثروت و تقابل نسل گذشته و نسل جدید. در ادامه به تحلیل این شخصیت‌ها پرداخته می‌شود:

صابر

صابر شخصیت اول داستان و راوی آن است و تمام داستان از زاویه دید او روایت می‌شود. صابر در این رمان نوجوانی بسیار کوشا و فعال است و همواره در کنار پدر مشغول کشاورزی و دامداری است، اما در کنار این تلاش، به اقتضای سنش دارای بازی‌گوشی‌هایی نیز است که موجب می‌شود دائماً از سوی پدر تنبیه و مؤاخذه شود، مخصوصاً در جامعه مردسالاری که فرصت خطا و بازیگوشی به فرزندان داده نمی‌شود. نویسنده به خوبی این فضا را به تصویر

تحلیل و بررسی ساختاری و فکری داستان‌های دفاع مقدس با... □ ۱۹۳

کشیده است، فضایی که در آن با وجود کار و تلاش بچه‌ها، میل به بازی و تفریح در آن‌ها وجود دارد. این نوع نمایش از مشخصه‌های داستان‌های رئالیستی است. نمونه‌هایی از این ترس و دلهره‌های جامعه مردسالار در این داستان ذکر می‌شود. همان‌طور که گفته شد صابر همواره منتظر تنبیه از جانب پدر است، او زمانی که در حال نواختن سازدهنی است، گوسفندانش پراکنده شده و در این زمان پدرش از راه می‌رسد و صابر دچار وحشت می‌شود: «با خودم گفتم کارم در آمد. حالا بیا جواب بابا را بده! بابا به آرامی نزدیک می‌شد. آرامشش از آن آرامش‌های خطرناک بود. خودم را آماده کردم تا اگر زد زمین نخورم. می‌دانستم فقط وقتی به زبان می‌آید که قبلاً حسابی خدمتم رسیده باشد» (بایرامی، ۱۳۸۸: ۱۰۹).

«از آرامش بابا خوشم نمی‌آمد. بوی خوشی از آن بلند نمی‌شد. قبلاً یکی دوبار امتحان کرده بودم. بهترین چیز این بود که همان اول کار، رسیده و نرسیده، یقه‌ات را بگیرد و چپ و راست کند...» (همان: ۴۰). این ترس از پدر همیشه همراه صابر وجود دارد و چه بسا همین ترس موجب شده است که صابر شخصیتی ترسو و وابسته به کسانی مانند حاتم شود که در داستان ما شاهد این ترس‌های همیشگی حاتم‌زاده و دره و سایه‌ها هستیم. نویسنده شخصیت صابر را ترسو خلق کرده است و با کمک پسر عمویش است که کارهایش را پیش می‌برد و همین هم‌نشینی با حاتم موجب می‌شود که جرأت او بیشتر شده تا جایی که در صحنه درگیری حاتم با سرباز عراقی، این صابر است که با ضربه چاقو عراقی را از پا در می‌آورد. نویسنده توانسته با بکار بردن گفتگوهای راوی با سایر شخصیت‌ها به خوبی او را معرفی کند، گفتگوهای او با حاتم، خدر، نبیل، خواهر، پدر، مادر و...

حاتم

شخصیت دیگر رمان، حاتم، پسرعموی راوی است. او که تا بخش‌های میانی اثر، حضور پررنگی در داستان ندارد؛ از زمان دزدیده شدن گله پدر صابر توسط عراقی‌ها به شخصیت قهرمان داستان تبدیل می‌شود. او با کمک صابر به سمت مرز حرکت می‌کند، البته به قصد پیدا

۱۹۴ تحلیل و بررسی ساختاری و فکری داستان‌های دفاع مقدس با...

کردن گوسفندها، اما در آنجا متوجه حضور عراقی‌ها در مرز شده و به اهالی روستا خیر می‌دهد و آنها را نجات می‌دهد. نویسنده در خلق این شخصیت به خوبی توانسته است ویژگی‌های یک جوان قوی، باهوش و توانا و در عین حال عاقل را به عنوان برادری بزرگ‌تر برای روای که به کمک او شتافته به نمایش بگذارد. شخصیت حاتم هرچند در تمام فصول اثر حضور پررنگی ندارد، اما می‌توان او را خوش‌ساخت‌ترین شخصیت اثر نامید که به خوبی پرورش یافته است و به دلیل جذابیت‌هایی که در او ایجاد شده و باری که از قصه بر دوش دارد، ارتباط خوبی با مخاطبان اثر ایجاد می‌کند. شخصیت حاتم تنها با روای ارتباط خوب و قوی دارد و با دیگر شخصیت‌های داستان ارتباط ضعیفی دارد. نویسنده رفتار حاتم را به نوعی شکل داده است که الگویی مناسب برای روای یعنی صابر است؛ صابر که در گذشته از سایه‌ها هم می‌ترسیده اکنون به فردی تبدیل شده بود که حتی با کمک حاتم یک عراقی را نیز از پا در می‌آورد. حاتم فردی نترس و شجاع است و این شجاعت را نه در توصیفات او در متوجه می‌شویم بلکه در اعمال او شاهد هستیم. در کل شخصیت حاتم را می‌توان موفق‌ترین شخصیت داستان نامید که با حضوری پررنگ در فرصتی کوتاه از داستان توانسته کمک شایانی به حرکت اثر در زمینه‌های مختلف داشته باشد.

سایر شخصیت‌های داستان، حضوری با قدرت کم‌تر در داستان دارند. شخصیت‌هایی مثل پدر روای، عمو ادریس، نبیل، خدر، حکیمه، مادر و... بخشی از این شخصیت‌ها هستند که هرکدام به نوبه خود در پیش برد داستان موثر بوده‌اند. نویسنده در خلق این شخصیت‌ها نیز دقت کافی داشته است و تنظیم حضور هر کدام در صحنه‌های مختلف به خوبی انجام شده است. هم‌چنین حضور این افراد برای نمایش یک جامعه واقعی و ایجاد ارتباطات موثر در ادامه روایت، واجب بوده است و نمی‌شود به راحتی از خیر هیچ‌کدام از آن گذشت و یا آنها را حذف کرد. در نهایت اثر را می‌توان از نظر شخصیت‌های ایجاد شده در آن مثبت ارزیابی کرد و وجود شخصیت‌های متعددی و فراوانی را در کنار ایجاد ارتباط‌های منطقی و درست و در نتیجه باورپذیر بین آن را از نکات مثبت اثر دانست.

تحلیل و بررسی ساختاری و فکری داستان‌های دفاع مقدس با... □ ۱۹۵

حضور زن در این اثر که در آن جامعه‌ای مردسالار را به نمایش گذاشته است بسیار کم‌رنگ و البته کاملاً منطبق با آن فضا نمایش داده شده است. در این رمان مادر صابر در مقابل پدرش بسیار ضعیف نشان داده شده که حق هیچ انتخابی را ندارد و خواهرش، حکیمه، از ترس پدر اجازه دیدن نامزد خود را ندارد. نویسنده به خوبی فضای حاکم بر این جامعه مردسالار و پدرسالار را نمایش داده است. پدر صابر در ابتدای داستان که حاتم، نامزد حکیمه را در حیاط می‌بیند به شدت ناراحت و عصبانی می‌شود: «این پسر این‌جا چه غلطی می‌کند؟... مادر حرفش را ناتمام گذاشت. بابا گفت: فقط وقتی غریبه نیست که زنش را برده باشد خانه‌اش. قبلاً اگر می‌آمد اینجا، برادرزاده‌ام بود. ولی حالا نامزد دخترت است. خوش ندارم وقتی خودم خانه نیستم، این طرف‌ها ببینمش. گفته باشم» (بایرامی، ۱۳۸۸: ۷). در دیگر آثار بایرامی نیز ما شاهد حضور کم‌رنگ زن‌ها هستیم.

پیرنگ

رمان «سایه ملخ» داستان زندگی مردمی است که در یک روستای مرزی مشغول کشاورزی و دامداری هستند. پیرنگ و طرح داستان کاملاً خوش‌ساخت و زمان خطی دارد و پیچیدگی ندارد، حوادث در هم تنیده و مبهم نیست. دیدگاه نویسنده در بیان حادثه‌ها، رئالیستی و برگرفته از مستندات و مشاهدات او در روستا و هم‌چنین جبهه‌های جنگ است. داستان آغاز، میانه و فرجام مشخصی دارد و حوادث و رویدادهای غیر ممکن و نامعقول در آن رخ نداده است و همه حوادث از قانون علیت نیز تبعیت می‌کنند. پیرنگ این رمان منسجم و مستدل و محکم است و با شاخصه‌های پیرنگ قوی، از جمله روابط علی و معلولی، گره‌افکنی‌ها، تعلیق‌ها و گره‌گشایی‌ها همخوانی مطلوب دارد تمام این خصوصیات از مشخصه‌های داستان‌های رئالیستی است. داستان را می‌توان دو بخشی و متأثر از دو حادثه نامید، یکی حمله ملخ‌ها و دیگری حمله عراقی‌ها. داستان با تلاش خانواده‌ی صابر برای پرورش گوسفندان و فروش آن‌ها برای درمان چشم پدرشان آغاز می‌شود و با سیری منطقی پیش می‌رود و

۱۹۶ تحلیل و بررسی ساختاری و فکری داستان‌های دفاع مقدس با...

کشمکش و گره‌افکنی زمان حمله ملخ‌ها اتفاق می‌افتد و در هنگام درگیری و گرفتار شدن با آن‌ها با اوج رسیده و در پایان هم اهالی روستا با آن‌ها کنار می‌آیند. هم‌چنین کشمکش اصلی، سایه‌هایی است که شخصیت اصلی در صحرا می‌بیند و این سایه‌ها در میانه داستان گره اصلی را به وجود می‌آورند و گوسفندان صابر را غارت می‌کنند و در ادامه شخصیت اصلی با کمک پسر عموی خود به دنبال آن‌ها رفته و معلوم می‌گردد که عراقی هستند و قصد حمله به کشور را دارند و آن لحظات و درگیری با عراقی‌ها نقطه اوج داستان و بحران است که با کشتن سرباز عراقی و خبر دادن به اهالی روستا و رفتن به سمت کوه، داستان روند افتان پیدا کرده و در پایان با بخشش و ایثار اهالی روستا، خانواده صابر صاحب گله‌ای از گوسفند شده و داستان گره‌گشایی می‌شود. نویسنده به خوبی این سیر داستان را طی کرده و خواننده را مجبور کرده که لحظه‌ای کتاب را از زمین نگذارد و این یعنی یک پیرنگ قوی. برای مثال زمانی که صابر و حاتم در تیررس سرباز عراقی قرار می‌گیرند حاتم از صابر می‌خواهد که با تکان دادن کمر بند حواس سرباز عراقی را پرت کند که این قسمت و در ادامه درگیری آن‌ها با سرباز عراقی نقطه اوج داستان است: «بکش لامذهب! چرا معطل می‌کنی؟ مگر نمی‌بینی دارد می‌رسد؟ صدای خشم‌خورده و التماس‌آمیز حاتم بود. سیاهی داشت نزدیک می‌شد. کمر بند را کشیدم...» (بایرامی، ۱۳۸۸: ۲۰۴). و در ادامه درگیری تن به تن آن‌ها با سرباز عراقی: «حاتم افتاده بود زیر تنه سنگین مرد. مرد نشسته بود روی شکم حاتم و گلوی او را فشار می‌داد. چیزی نگذشت که حاتم شروع کرد به دست و پا زدن... همین‌طور که دنبال سنگ یا چوب می‌گشتم، دستم خورد به چیز آشنا، کارد حاتم بود. برش داشتم... رفتم طرف مرد... کارد را کشیدم به شانه‌اش. دوباره فریاد زد و دست‌هایش شل شد» (همان: ۲۰۶-۲۰۷). داستان با بخشش گوسفندان به خانواده صابر تمام می‌شود.

توصیف

در این اثر استفاده از موقعیت مکانی یک روستای مرزی، فرصت مناسبی را برای نویسنده

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال هجدهم ❖ شماره ۴۳ ❖ بهار ۱۳۹۹

تحلیل و بررسی ساختاری و فکری داستان‌های دفاع مقدس با... □ ۱۹۷

ایجاد کرده است تا از توصیفات زیبا از طبیعت روستا بهره ببرد. نویسنده در این داستان با استفاده از توصیف‌های پیاپی و زیبا نثر داستان را در جایگاه قابل قبولی قرار داده است. نویسنده با ایجاد هیجان در لابه‌لای داستان، همواره نوعی حس کنجکاوی را در خواننده ایجاد کرده و این حس موجب جذب خواننده و دنبال نمودن ادامه داستان توسط اوست. بایرامی در اکثر آثارش دو فضا را مد نظر داشته است، یکی روستا و دیگری جبهه؛ در این اثر از همان ابتدای کتاب با توصیفات که ارایه داده است، خواننده متوجه فضای روستا می‌شود و در این امر با مهارت خاصی عمل کرده است که حاصل زندگی در روستا است. راوی «خدر» را که از اسب پیاده شده بود را چنین توصیف می‌کند: «مشتش را پر آب کرد و به صورتش کوبید. بعد چغیه‌اش را از سر برداشت، توی آب خیس کرد و روی سرش چلانند. اسب آمده بود لب حوضچه و آب می‌خورد. پوزه‌اش را فرو کرده بود توی حوضچه و بی آن‌که به خودش مجال تنفس بدهد، با سرو صدا آب را بالا می‌کشید و پره‌های بینی‌اش را می‌لرزاند (بایرامی، ۱۳۸۸: ۱۱) بایرامی با توصیفات خود هیجان زیادی به رمان داده است و در تمام لحظات و صحنه‌ها ما شاهد این توصیفات هستیم. لحظه‌هایی چون حمله ملخ‌ها. در زمان حمله ملخ‌ها راوی فضا را بسیار بهت‌آور و حشت‌ناک توصیف کرده است و برای این کار از جملات کوتاه و پیاپی برای توصیف فضا بهره برده است: «رفتم طرف چاه. حکیمه سطل را پر از آب کرده بود و آماده گذاشته بود. هنوز آفتابه را پر نکرده بودم که حس کردم نور خورشید کم شد. فکر کردم تکه ابری آمده و جلو خورشید را گرفته. اما یادم آمد آن وقت سال ابری توی آسمان دیده نمی‌شود و سرم را بردم بالا. چیزی دیده نمی‌شد. حالا سگ روبه مرز پارس می‌کرد و کاهگل لب بام را می‌خراشید. حاتم داد زد: چخه چخه حیوان گوشمان را بردی» (همان: ۶۲) می‌بینیم که بایرامی تمام صحنه‌ها را به خوبی در طی جملاتی منطبق با آن فضا پرورش داده و به کار برده است. هم‌چنین لحظات دلهره‌آوری که صابر با حاتم دنبال پیدا کردن گوسفندها هستند، تمام مکان‌ها و صحنه‌ها به خوبی توصیف می‌شود، به شکلی که خواننده یک تصویر ذهنی برای خودش ایجاد می‌کند و تصور می‌کند در حال تماشای یک فیلم است «راه افتادیم طرف

۱۹۸ تحلیل و بررسی ساختاری و فکری داستان‌های دفاع مقدس با...

بالا، پایین دست رود. از نیزارها نمی‌شد گذشت. ان را دور زدیم و دوباره آمدیم وسط درخت‌چه‌ها یکی دوتا و چندتا، بغل دست هم رویده بودند و خیلی بلندتر از درختچه‌های دیگر بودند. گه‌گاهی چیزی نی‌ها را تکان می‌داد. نی‌ها، نرم و همراه می‌لرزیدند و دوباره آرام می‌گرفتند...» (همان: ۱۶۷). در ادامه هم شاهد توصیفات جزء به جزء و طولانی هستیم «شیب رودخانه لیز بود. به سختی بالا رفتیم. کناره‌های ساحل پر بود از ساقه‌های باریک و بلندی که تا زیر سینمان می‌رسید؛ ساقه‌های نازک و شکننده، که هیچ برگ‌ی نداشت و فقط روی سر هر یک از آن‌ها توده‌ای نرم و سفید دیده می‌شد، توده‌ای که وقتی ساقه‌ها، زیر پایمان، می‌شکستند، در هوا پراکنده می‌شدند، طوری که انگار هزار قاصدک دور و برمان به پرواز در آمده بود، قاصدک‌هایی که به لباسمان می‌چسبیدند یا صورتمان را قلم می‌دادند» (همان: ۱۷۱). توصیفات بایرامی را کسی می‌تواند درک کند که تجربه زندگی در روستا را داشته باشد و آنجاست که ارزش توصیفات و زنده و گویا بودن آن را درک می‌کند و معلوم می‌شود خود بایرامی این طبیعتی که توصیف می‌کند را با بدن خود لمس کرده است. در تمام طول داستان و در بدترین شرایط که خواننده را در هول و ولا قرار می‌دهد، باز از حضور ملخ‌ها غافل نبوده است. زمانی که حاتم تیر خورده و داستان در اوج هیجان است، صابر مشغول بستن پای حاتم است که ناگهان ملخی از زیر پایش می‌پرد «زانویش را کمی بالا آوردم تا بتوانم پارچه را از زیرش بگذرانم. ملخی جست زد و رفت هوا. لابد نشست روی یکی از نی‌ها» (همان: ۱۹۵). توصیفات فراوانی در این داستان وجود دارد که اگر همه آن‌ها بیان شود در این مقال نمی‌گنجد. صحنه‌های دیگری مانند محاصره شدن صابر در میان حلقه گرگ‌ها در تاریکی شب و هم آلود، دیدن سایه‌های افرادی که مدام پنهان می‌شدند. شناسایی عراقی‌ها و تانگ‌هایشان توسط حاتم و... در این رمان وجود دارد که بیان‌گر نمونه‌ای از هیجان‌های حاکم بر داستان و فضای سیاه آن بوده است. هم‌چنین این هیجان‌ها و دلهره‌ها را می‌توان در تاریکی شبی که صابر تنها مانده بود و لحظه‌ای که یکی از عراقی‌ها تا نزدیکی صابر پیش آمده و منجر به بند آمدن نفس او شده بود، دید. توصیف این لحظات بحرانی و هیجان‌آمیز توسط نویسنده با

تحلیل و بررسی ساختاری و فکری داستان‌های دفاع مقدس با... □ ۱۹۹

مهارت خاص نویسندگی‌اش در طول داستان ایجاد شده و ذکر این لحظات هیجان‌آمیز، موجب شده است رمان «سایه ملخ» را به عنوان داستانی تأثیرگذار مطرح نمود. یعنی داستانی که مخاطب نوجوان خود را همراه، همسو و همپای خود می‌سازد و تا پایان داستان او را حفظ می‌کند.

زمان و مکان

زمان کلی داستان در فصل تابستان است و زمانی که مدرسه‌ها تعطیل هستند و صابر در کنار خانواده در تلاش و تکاپو ظاهر می‌شود و همان سالی که عراق به ایران حمله می‌کند. این را به راحتی از توصیفات داستان می‌شود فهمید. راوی «خدر» را که از اسب پیاده شده بود را چنین توصیف می‌کند: «مشتش را پر آب کرد و به صورتش کوبید. بعد چفیه‌اش را از سر برداشت، توی آب خیس کرد و روی سرش چلانند. اسب آمده بود لب حوضچه و آب می‌خورد. پوزه‌اش را فرو کرده بود توی حوضچه و بی آن‌که به خودش مجال تنفس بدهد، با سرو صدا آب را بالا می‌کشید و پره‌های بینی‌اش را می‌لرزاند (بایرامی، ۱۳۸۸: ۱۱). اتفاقات دیگری که در داستان می‌افتد بیشتر نزدیک غروب و و یا هنگام شب است و دلیل این زمان آن است که قرار است اتفاقاتی همراه با ترس و وحشت رخ دهد، به همین خاطر این اتفاقات باید در زمان مناسب آن، یعنی شب رخ دهد.

در این اثر استفاده از موقعیت مکانی یک روستای مرزی، فرصت مناسبی را برای نویسنده ایجاد کرده است تا از توصیفات زیبا از طبیعت روستا بهره ببرد. «نرمه بادی آمد و و گرما را مثل شلاق به صورتم کوبید. از روی دره‌ی میران گذشته بود. از گرمی‌اش می‌شد فهمید. برگشتم طرف دره... عائد می‌گفت میران پر از مار است» (بایرامی، ۱۳۸۸: ۹). در این توصیف می‌بینیم که هم زمان آن که تابستان است مشخص گردیده و هم مکان‌ها را دقیق توصیف کرده است. در تمام طول داستان، شاهد این توصیفات از مکان‌های مختلف مانند دره، چراگاه، نزار، کوه و دیگر مکان‌ها هستیم، که این توصیف‌های زنده موجب می‌شود خواننده به خوبی یک تصویر ذهنی از اتفاقات داستان برای خود ایجاد کند.

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال هجدهم ❖ شماره ۴۳ ❖ بهار ۱۳۹۹

زاویه دید

در مورد راوی داستان نیز نویسنده از ساده‌ترین شکل ممکن به بهترین نحو استفاده کرده است. راوی داستان که شخصیت اصلی داستان نیز می‌باشد؛ تنها روایت کننده اثر است و این فرصت به هیچ شکلی به سایر شخصیت‌ها نمی‌رسد.

بررسی رمان «سایه ملخ» از نظر فکری

موضوعات و مضامین داستان‌های محمدرضا بایرامی، عمدتاً جنگ و دفاع مقدس در بستر روستا و طبیعت است. در آثاری که مخاطب او نوجوان است، این موضوع بیشتر نمود پیدا می‌کند و موضوعات و مضامین این نوع داستان‌های او، مضامین و تفکرات اخلاقی - اجتماعی با محوریت دفاع مقدس است. در داستان «سایه ملخ» علاوه بر دفاع مقدس که موضوع اصلی و محوری داستان است، مضامین دیگری نیز در ضمن داستان ارایه می‌کند مانند: غلبه تفکرات مردسالارانه و پدرسالارانه، تقابل نسل جوان و نسل گذشته، فداکاری و وحدت، که هر یک شرح داده می‌شوند.

دفاع مقدس

مهم‌ترین موضوع و مضمون آثار بایرامی، جنگ تحمیلی و دفاع مقدس است. دلیل موفقیت بایرامی در این عرصه، حضور و تجربه‌اش در جبهه است. بایرامی در این رمان، از یک موضوع جزئی، یعنی حمله ملخ‌ها شروع کرده و مخاطب خود که نوجوان است را همراه می‌سازد تا به موضوع اصلی و نهایی خود یعنی جنگ ایران و عراق برسد. او از ابتدای داستان زمینه را برای حمله‌ی عراقی‌ها فراهم کرده و نشانه‌ها و علائمی را ارایه کرده است. او ملخ را نماد و سنبل از سربازان عراقی دانسته است که با هجوم انبوه خود در مقابل اندک مدافعان کشور، همه چیز را نابود می‌کنند. اولین بار که از ملخ نام می‌برد زمانی است که نبیل ملخی را گرفته و به صابر نشان می‌دهد و با وجود این که صابر تمام وقت خود را در صحرا می‌گذراند و با این دست از

تحلیل و بررسی ساختاری و فکری داستان‌های دفاع مقدس با... □ ۲۰۱

حشرات سروکار دارد اما این بار از دیدن ملخ چند شش می‌شود و برای خواننده معلوم می‌شود که این ملخ نمادی از چیز دیگریست و آن سرباز عراقی است. صابر ظاهر ملخ را این چنین توصیف می‌کند: «پاهای کشیده و پرگوشت ملخ را جلوی رویم تکان تکان داد. ملخ با چشم‌های شفاف و گردش، مثل اسبی که گوش‌هایش را خوابانده باشد، کمی عصبانی به نظر می‌رسید. گاه‌گاه پاهای اره مانندش را تکان می‌داد و سعی می‌کرد خودش را از دست نیبل خلاص کند. اما نمی‌توانست. نمی‌دانم چرا از دیدنش چندشم شد. آیا به خاطر بزرگیش بود؟ گفتم حالم را به هم می‌زند... آن ملخ هم همان چیزهایی را داشت که هر ملخ دیگری می‌توانست داشته باشد، ولی چرا از دیدنش آن قدر چندشم شده بود؟! سر در نمی‌آوردم» (بایرامی، ۱۳۸۸: ۲۶-۲۵). راوی با این توصیفات می‌خواهد خواننده را متوجه کند که این ملخ یک ملخ عادی نیست و هم‌چنین ترغیب نماید با ادامه داستان. در جای جای داستان ملخ حضور سمبلیکی دارد؛ در صفحه ۹۱ نه تنها خراب کردن مزارع را به ملخ نسبت می‌دهد بلکه تخریب کردن تمام شهر و روستا را نیز به آن‌ها نسبت می‌دهد که نمادین بودن ملخ را ثابت می‌کند «به نظرم می‌آمد بوته‌ها آن به آن دارند پلاسیده‌تر می‌شوند. ملخ‌هایی که سیرمانی نداشتند، ملخ‌هایی که به ویران کردن عادت کرده بودند. توی خیالم آن‌ها را می‌دیدم که همه مزرعه‌ها را از بین می‌بردند و بعد راه می‌افتادند طرف دهات و بعدها شهرها و ... آن قدر بزرگ شده بودند که می‌توانستند دیوارها را خراب کنند و سقف‌ها را روی سر مردم بریزند. چشم‌های ورقلمبیده‌شان را خون گرفته بود. کسی جلودارشان نبود» (بایرامی، ۱۳۸۸: ۹۱). در ادامه داستان، حتی رنگ لباس عراقی‌ها را با ملخ‌ها یکی می‌داند: «صدایش را بالا برد. پس تو چه چیز را فهمیده‌ای؟ نمی‌دانی که بوده‌اند، گله را چرا برده‌اند، لباسشان چه رنگی بوده... گفتم لباسشان انگار قهوه‌ای بود... نه، انگار خاکی بود... آره خاکی بود. رنگ ملخ‌ها. رفت توی فکر. رنگ ملخ‌ها؟! سرم را تکان تکان دادم. آره آره! این جور به نظرم رسید» (همان: ۱۴۲-۱۴۱).

ایثار و وحدت

یکی از خصوصیات رزمندگان، ایثار و در عین حال وحدت و یک‌پارچگی آن‌ها بود که منتج به پیروزی آن‌ها شد؛ این خصوصیت در آثار ادبی ما نیز بازتاب داده شده است. در این رمان، فداکاری و شجاعت، در دلاوری‌ها و ایثار صابر و حاتم در درگیری شجاعانه با سربازان عراقی و اطلاع دادن به اهالی روستا نمود می‌یابد و جواب این فداکاری و ایثار در هدیه کردن گوسفندان جلوه‌گر می‌شود و این نشان از وحدت اهالی روستا دارد که این وحدت همواره در طول سال‌های دفاع مقدس و هشت سال جنگ تحمیلی شاهد آن بودیم. در فصل ۱۰ و ۱۱ این شجاعت‌ها و دلاوری‌ها را شاهد هستیم.

تقابل نسل جوان و نسل گذشته

یکی دیگر از بن‌مایه‌های فکری این داستان، تقابل بین نسل جوان و نسل گذشته است. این تقابل‌ها را تقریباً در تمام داستان بین صابر و پدرش شاهد هستیم؛ صابر در عین این‌که بسیار تلاش‌گر است اما به اقتضای سنش، دنبال بازیگوشی‌های کودکانه نیز هست، در حالی که پدرش این را نمی‌پذیرد و سهل‌نگاری در کارها برای او معنا ندارد و همین امر موجب ایجاد تضاد فکری و اصطکاک‌های دائمی بین او صابر می‌شود. اما این تقابل بیشتر در رفتار و دیالوگ‌های «خدر» و پدرش نمود بیشتری دارد. خدر نمی‌خواهد مانند پدرش در محیط بسته روستا خود را محدود به کشاورزی و دامداری کند و به همین خاطر دائماً از خانه فراری است. نمونه‌ای از دیالوگ‌های خدر با صابر ذکر می‌شود. خدر بعد از مدتی که از خانه فراری بوده، به روستا برمی‌گردد و حال پدرش و ده را از صابر می‌پرسد در ادامه گفتگوی آن‌ها که شاهد مثال خوبی برای این تقابل فکری است را بیان می‌کنیم «گفتم آن‌جا هم خبری نیست جز آن‌که کربلایی دنبالت می‌گشت. دیروز غروب دیدمش که سراغت را از چوپان‌ها می‌گرفت... شاید بخاطر گوسفندها... صورتش چین افتاد. آبی را که تو دهانش رفته بود را تف کرد. پیرمرد بیچاره، به دنیا جز این ندیده که بیفتد در دنبه گوسفندها یا آن چهار تکه زمین را زیر و رو

تحلیل و بررسی ساختاری و فکری داستان‌های دفاع مقدس با... □ ۲۰۳

کند. فکر می‌کند که زندگی همین است و اگر کسی چوب چوپانی یا شخم زمین را گذاشت، زندگی را لنگ گذاشته. برای همین هم چهارچنگولی آن‌ها را چسبیده. فکر می‌کند دنیا فقط میان کوه‌های شفتو و دالپر خلاصه می‌شود. جای دورتری را نمی‌تواند ببیند. تقصیر خودش هم نیست. تا چشم باز کرده، همین‌ها را دیده و فکر می‌کند مهم‌تر از این‌ها چیزی وجود ندارد. ولی من نمی‌توانم خودم را لنگ این زندگی نکبتی بکنم. دمم را که به دم او نبسته‌اند. نوزده بیست سال عمر کرده‌ام و هیچی ندیده‌ام جز این تپه‌ماهورهای خشک و جالیز هنداونه و گوجه و خیار و گوسفندداری و شیردوشی. نمی‌گذارم عمرم این‌جوری تلف شود، کاری می‌کنم که باید بکنم! فکر کن صبح تا شب افتادم دنبال گوسفند و تعداد آن‌ها را دو برابر کردم، چه چیزی عوض می‌شود؟ آسمان به زمین می‌آید؟ پدرانمان جلوی چشممان هستند. به کجا رسیده‌اند» (بایرامی، ۱۳۸۸: ۱۱-۱۲). در این دیالوگ به خوبی فاصله فکری نسل جوان با گذشته را می‌بینیم.

غلبه تفکرات مردسالارانه

در آثار ادبی ما همواره شاهد این نگاه و دیدگاه هستیم و تفاوتی بین این دو جنس قائل بوده‌ایم و جنس مرد را جنس اول و برتر دانسته‌ایم و این امر اعتراض و واکنش جنبش‌های فمینیستی را به دنبال داشته است. این نگاه در در حوزه دفاع مقدس نمود بیشتری داشته است و ادبیات دفاع مقدس و جنگ، فضایی مردانه را به نمایش گذاشته است، فضایی که زن‌ها در آن فرصتی برای نشان دادن خود نیافته‌اند و اگر هم حضوری دارند برای کامل کردن نقش مردان است. در رمان «سایه ملخ» ما شاهد این فضا هستیم

حضور زن در این اثر که در آن جامعه‌ای مردسالار را به نمایش گذاشته است بسیار کم‌رنگ و البته کاملاً منطبق با آن فضا نمایش داده شده است. در این رمان، مادر صابر در مقابل پدرش بسیار ضعیف نشان داده شده که حق هیچ انتخابی را ندارد و خواهرش، حکیمه، از ترس پدر اجازه دیدن نامزد خود را ندارد. نویسنده به خوبی فضای حاکم بر این جامعه

۲۰۴ تحلیل و بررسی ساختاری و فکری داستان‌های دفاع مقدس با...

مردسالار و پدرسالار را نمایش داده است. پدر صابر در ابتدای داستان که حاتم، نامزد حکیمه را در حیاط می‌بیند به شدت ناراحت و عصبانی می‌شود: «این پسر این‌جا چه غلطی می‌کند؟... مادرم حرفش را ناتمام گذاشت. بابا گفت: فقط وقتی غریبه نیست که زنش را برده باشد خانه‌اش. قبلاً اگر می‌آمد اینجا، برادرزاده‌ام بود. ولی حالا نامزد دخترت است. خوش ندارم وقتی خودم خانه نیستم، این طرف‌ها بینمش. گفته باشم» (بایرامی، ۱۳۸۸: ۷). در جای دیگر هنگامی که پدر صابر در حال پوشاندن علوفه‌ها است، مادرش از او می‌پرسد که چکار می‌کند، ولی پدر صابر با لحنی تند جواب او را می‌دهد که نشان‌گر رایج بودن این نوع ادبیات در این نوع خانواده‌ها و فرهنگ‌هاست «مادرم پرسید چه کار داری می‌کنی؟ بابام گفت نمی‌بینی نابلون گرفته‌ام؟ مادرم گفت برای چه؟ بابا صدایش را بالا برد. برای چه؟ مگر کوری؟ این همه ملخ را نمی‌بینی؟ (بایرامی، ۱۳۸۸: ۱۰۵). در دیگر آثار بایرامی نیز ما شاهد حضور کم‌رنگ زن‌ها هستیم.

رمان «آتش به اختیار»

خلاصه داستان

عده‌ای سرباز، بعد از یک عملیات سنگین راه خود را گم کرده‌اند و در پی نجات خود و پیدا کردن راه هستند، اما هرگز راهی پیدا نمی‌شود. تشنگی یکی یکی آنها را از پا می‌اندازد و خط محاصره دشمن - عراق - آنها را تهدید می‌کند. داستان از ذهن سربازی روایت می‌شود که نویسنده‌ای است ناکام و یک وقتی خیلی دوست داشته است که خاطرات باشکوه و قدیمی اجدادش را بنویسد، شکوهی که دیگر هیچ نشانی در آن باقی نمانده است. در هم‌آمیختگی گذشته و حال و عدم رعایت زمان خطی و نگاه کاملاً متفاوت به پدیده‌ای به نام جنگ تحمیلی، از ویژگی‌های این اثر است.

بررسی ساختاری رمان «آتش به اختیار»

ژانر رمان

قبل از بررسی و تحلیل هر اثر، باید معلوم گردد که از چه نوعی است. رمان آتش به اختیار را باید یک اثر واقع‌گرای مدرن دانست؛ زیرا هم مؤلفه‌های داستان‌های رئالیستی را دارد و هم از تکنیک‌های داستان‌های مدرن بهره برده است و از این نظر شباهت زیادی با رمان «پل معلق» دارد. در داستان‌های واقع‌گرا معمولاً به سطح واقعیت توجه می‌شود و در مورد ذهن و روان شخصیت‌ها اظهار نظر نمی‌شود حال آن‌که در این اثر در حالی که به سطح واقعیت‌ها پرداخته شده است به بیان مسایل ذهنی نیز پرداخته شده است. در این داستان هم به زمان، مکان، توصیف جزئیات، نام اشخاص و دیگر واقعیت‌های عینی که از خصوصیات رمان‌های رئالیستی است اشاره شده است. در عین حال واقعیت در این داستان به صورت سیلان ذهن و تداعی‌ها و تک‌گویی درونی بیان شده است که فرصت را برای خواننده فراهم کرده است تا با فضای ذهنی شخصیت‌ها آشنا شود که همان هدف نهایی و اصلی نویسنده است؛ هم‌چنین شخصیت‌ها، افرادی درون‌گرا و منزوی هستند که این تیپ شخصیت‌ها، جزو کارکترهای داستان‌های مدرن هستند.

پیرنگ

سه ویژگی عمده پیرنگ در داستان‌های رئالیستی این است که از اصل علت و معلول تبعیت می‌کند، از رویدادهای نامحتمل اجتناب می‌کند و مهم‌ترین شاخصه آن، ساختار سه قسمتی (آغاز، میانه، فرجام) دارد.

از حیث روابط علی و معلولی، تمام اتفاقات رمان با مرکزیت و محوریت جنگ است و در واقع عامل اتفاقات و ناگواری‌های پیش آمده برای شخصیت‌ها، جنگ و عاملان آن است. در جای جای کتاب به این موارد اشاره شده است که عواقب جنگ جز زشتی و آوارگی و... نیست. صحنه‌های وحشتناک جنگ و دل و روده‌های بیرون ریخته، سرگردانی سربازانی تشنه

۲۰۶ تحلیل و بررسی ساختاری و فکری داستان‌های دفاع مقدس با...

در بیابان و سربریدن اسبی برای استفاده از آب زهدان آن و مورچه‌هایی که در دو صف مغز سر سربازان را می‌برند و... تمام این زشتی‌ها و سختی‌ها ناشی از جنگ و با مرکزیت جنگ است که در این داستان به آن اشاره شده است. مهم‌ترین شاخصه پیرنگ داستان رئالیستی، داشتن آغاز، میانه و فرجام است که در این داستان شاهد آن نیستیم. شیوه روایت رمان «آتش به اختیار» از یک نظام کلاسیک و منسجم برخوردار نیست، زمان روایت بر اساس خط توالی زمان در نظر گرفته نشده و رخدادها گاه به گذشته، گاه به حال و حتی گاه به گذشته‌های دور اختصاص یافته است. به دلیل همین آشفتگی خوانش ابتدای متن با کندی همراه است و با ذهنیت منسجم خواننده هماهنگ نیست. در قسمت‌های بعدی و یک سوم پایانی اثر، هم متن از انسجام بهتری برخوردار است و هم این‌که ذهنیت خواننده قانون‌مدار به نظم و شناخت از موقعیت و شخصیت‌ها می‌رسد. از پس این شناخت، خوانش رمان راحت‌تر و تعلیق متنی مناسب‌تر صورت می‌پذیرد. در واقع می‌توان گفت شکل و انتخاب روایت راوی در این رمان نیز مانند نام کتاب به اختیار و آشفته صورت گرفته است. این رمان از میانه آغاز می‌شود و نقطه اوج و تعلیق مشخصی هم ندارد و پایان آن هم که باز است و سرنوشت رزمندگان در حاله‌ای از ابهام می‌ماند و روشن نمی‌شود که آیا به آبادانی می‌رسند یا در همان حال تلف می‌شوند و همین خصوصیات ذکر شده نشان می‌دهد که داستان از شاخصه‌های داستان‌های مدرن بهره گرفته است. اما آنچه که در این شیوه روایت قابل توجه و ذکر است، استفاده نویسنده از «تکنیک وقفه» در اثر است. نویسنده با گفتن مسایل فرعی در دل مسأله اصلی و با تعویق اطلاع‌دهی، باعث تعلیق متنی می‌شود. خواننده هوشمند با در کنار هم قرار دادن نشانه‌ها، قطعه‌ها و روایت‌ها، متوجه قصه اصلی شده و بدین شکل در متن به مشارکت فراخوانده می‌شود. این وقفه را می‌توان نه تنها در ماجرای بدرخان و آوردن سر برادرش واعظ از صفحه ۱۵۵ کتاب تا باز شدن روایت در صفحه ۲۲۳ دید بلکه می‌توان در روایت جنازه سرباز فراری انباردار لای بوته‌ها، حملش پشت وانت، افتادنش از ماشین، حلقه زدن گرگ‌ها اطراف او مشاهده کرد که از اوایل کتاب تا صفحه ۱۲۵ کتاب تکه تکه ادامه می‌یابد؛ یا

تحلیل و بررسی ساختاری و فکری داستان‌های دفاع مقدس با... □ ۲۰۷

ماجرای روایت موش داخل توپ از صفحه ۲۰۰ به صفحه ۲۱۷ به تاخیر می افتد. در رمان «آتش به اختیار» نویسنده با کمک «تکنیک وقفه» و تاخیر نه تنها دقت خواننده را به متن فرا می خواند بلکه با انتخاب قصه‌های فرعی، خواننده را به درون مایه اثر نزدیک می کند. بایرامی با بیان قصه میت خان، بدرخان، ضرغام، واعظ و هم چنین پهلوان «بهبود» در گذشته خواننده را به این همانی رخدادهای گذشته و حال اکنون شخصت‌ها می رساند؛ این که زمانه عوض و عوضی شده و این که «راست گفته اند که اسب عوض می شود اما پالان نه...» (بایرامی، ۱۳۸۹: ۱۳۳) این که آدم‌هایی چون «بدرخان» خواستار جنگ نیستند و تنها برای دفاع از حقی که ناحق شده به مرگ برادر تن می دهند. همیشه هستند افرادی که برای خاک می جنگند بدون آن که ذره‌ای از آن خاک، برای آن‌ها و مال آن‌ها باقی بماند. «هر کس خبر مرگ برادرم واعظ را برای من بیاورد، یک گاو به او مزدگانی می دهم.» (بایرامی، ۱۳۸۹: ۲۲۳)

این فلش‌بک‌ها و تأخیرها موجب گشته که رمان پیرنگ خوش ساختی نداشته باشد.

شخصیت

«شخصیت در داستان‌های مدرن غالباً با رویکردی نوآیین، با هدف بازنمایی حالات ذهنی خاص، ساخته و پرداخته می شود؛ به دیگر سخن، برخلاف شیوه معمول داستان‌های پیشامدرن که به بازنمایی جنبه‌های مشهود و بیرونی جهان می پرداختند، در بوطیقای مدرنیسم، ترسیم حالات عاطفی و روحی شخصیت‌ها و فعل و انفعالات نامشهود ذهن آن‌ها به عنوان هدف غایی روایت داستانی مورد تأکید قرار می گیرد. به همین سبب، حدیث نفس‌های طویل و یک نفس، تداعی‌های نامنسجم و جریان‌های سیال ذهن در ساختار داستان‌های مدرنیستی برجستگی ویژه‌ای می یابند» (تشکری، رضایی، قاسمی پور، بخشی، ۱۳۹۵: ۱۴۸).

نام آتش به اختیار که بایرامی برای این اثر انتخاب کرده است، به سرنوشت افراد هم بازمی گردد؛ سردرگمی، بلا تکلیفی که این افراد دارند تداعی کننده سرنوشت افراد در آینده است. سربازانی در این کتاب روایت می شوند که سال‌ها کار و فعالیت کرده اند و پس از جنگ

۲۰۸ تحلیل و بررسی ساختاری و فکری داستان‌های دفاع مقدس با...

هر یک پیش‌گویی درباره آینده می‌کنند، اما عملاً این افراد بلا تکلیف هستند، افرادی که هم‌چنان اختیارشان قانون‌مند نیست و سرنوشت مشخصی ندارند بلکه به حال خود رها شده‌اند.

محمد رضا بایرامی در اغلب داستان‌هایش از شخصیت‌هایی استفاده می‌کند که جزو افراد پایین یا متوسط جامعه هستند که معمولاً در انتخاب نوع زندگی خود هیچ اختیاری ندارند و سرنوشت آن‌ها را به این سو و آن سو می‌برد. بایرامی شخصیت‌های این داستان را در بستر جنگ قرار داده و با مرکزیت جنگ رفتار آن‌ها را تعیین می‌کند. شخصیت‌هایی که با استفاده از تکنیک سیلان ذهن داستان را پیش می‌برند و این شخصیت‌ها، به صورت خاص «حمید» زبان اعتراضی نویسنده هستند. با توجه به این‌که نگاه بایرامی در بسیاری مواقع نگاه اعتراضی به جنگ است، بر همین اساس شخصیت‌های داستان‌های او نیز افرادی هستند که به اختیار خود وارد این عرصه نشده و دائماً در حال اعتراض هستند. در این رمان نیز ما شاهد شخصیت‌هایی هستیم که در لحظات پایانی جنگ با مشکلاتی روبرو هستند؛ مشکلاتی مانند گرما و نبود آب و گم کردن راه. شخصیت‌های این رمان، حمید، مسلم، مسعود، حسن هستند که البته در تداعی‌های ذهنی آن‌ها کسانی مانند بدرخان، میت‌خان، واعظ، پهلوان بهداد هم وارد می‌شود؛ کسان دیگری هستند مانند راننده وانت و گروهبان و دیگر سربازها که نقش سیاهی لشکر را دارند.

نویسنده تضادها را به رخ می‌کشد و رو به روی هم قرار می‌دهد، زیرا خیلی از ناگفته‌ها و درونیات در جدل‌ها بیرون می‌ریزد. حمید شخصیتی است که معترض است و همه چیزش را باخته می‌داند. در مقابل، مسلم که به قول حمید شور زندگی دارد و احمق است. مسعود هم شخصیتی متفکر و قانون‌مند. در مورد دیالوگ‌ها سؤال می‌کند و راوی را به توضیح وا می‌دارد و معتقد است باید به امری که قانونی است پای بند بود. در حالی که حمید قانون را در قانون اساسی قاب شده که کاربردی ندارد خلاصه می‌کند. حسن بچه پولدار که به صف‌آرایی فقر و ثروت در مقابل هم اشاره می‌کند. یعنی در ذهن راوی حسن، مسلم و مسعود به نوعی هر سه

تحلیل و بررسی ساختاری و فکری داستان‌های دفاع مقدس با... □ ۲۰۹

در مقابل حمید قرار دارند. حمیدی که گم شده است. هر چه صدایش می‌کنند نیست. وقتی هم که هست، معترض، ناامید و سرگشته است. اما در هیچ جای رمان شما مشاهده نمی‌کنید که به ماهیت دفاع معترض باشند. حتی با شرایطی هم که در آن گیر افتاده‌اند و از تشنگی رو به مرگ هستند هم اعتراض نمی‌کنند. حتی در پایان می‌بینیم که حمید این مرگ را می‌پذیرد؛ مرگی که نمی‌داند برای چه است و می‌گوید نمی‌دانم برای چه باید بمیرم. اما به ماجرای بعد از جنگ اعتراض دارد و کاملاً هم صدا بلند می‌کند و نقطه مقابل او مسلم است که حمید را کینه جو می‌خواند و این کینه را در نهایت باعث مرگ او می‌داند. حمید اگر اعتراضی دارد به گردانندگان و بانیان جنگ است که برای رزمنده‌ها ارزش قائل نیستند. حمید گفت: «ما را حتی آشغال هم به حساب نیاوردند. مردم وقتی جایی اطراق می‌کنند، موقع رفتن آشغال‌هایشان را جا نمی‌گذارند، البته اگر با فرهنگ باشند. انگار نه انگار ما هم هستیم و هرچند سربازیم اما آدم که هستیم یا آن‌ها مسئولیتی دارند در قبال ما، مایی که ابلهانه چشم دوخته‌ایم به دهان آن ترسوها و با آن‌که داریم می‌بینیم دارند فلنگ را می‌بندند اما هنوز هم باور نمی‌کنیم» (بایرامی، ۱۳۸۹: ۲۴۵). می‌بینیم که به خود جنگ اعتراض نیست، بلکه کسانی است که به فکر رزمندگان نیستند. در جای دیگری حمید این‌چنین می‌گوید: «وطن برای آن‌هایی است که بعد این عملیات که بنظر می‌رسد پایان جنگ باشد می‌نشیند به تقسیم سهم‌شان بی‌آنکه غنیمتی گرفته باشند، حساب کن خواهر من آخرش باز باید برود تو شرکت یکی از این سهم‌بران گردن کج کند تا کاری بدهند بهش و آن مردک بگوید بیا صیغه من بشو و می‌توانیم بین خودمان حلش کنیم و مشکل شرعی ندارد که آقایان به شدت اهل رعایتش هستند پدرت هم که مرده و خودت اگر بخواهی حل است...» (بایرامی، ۱۳۸۹: ۲۵۴). حمید واقعاً در این اثر حکم شخصی را دارد که تمام واژه‌ها را بیان می‌کند و اساساً شخصیت معترض داستان است؛ اما مسلم در مقابل این نگاه‌ها و سخنان می‌ایستد. مسلم به حمید می‌گوید: «تو پراز کینه و نفرتی و حتی پراز عقده» (همان: ۲۵۵). در جای این رمان، از زبان حمید دیالوگ‌های اعتراضی می‌بینیم و در مقابل او مسلم است: «من برای نداشته‌هایم جنگیدم برای خاکی که حتی یک وجبش هم

۲۱۰ تحلیل و بررسی ساختاری و فکری داستان‌های دفاع مقدس با...

مال من نیست، می‌فهمی؟ حتی یک وجبش! در ادامه آمده به ما گفتند برای افلاک می‌جنگیم نه خاک. باور نمی‌کنم چرا سهم‌شان را از خاک می‌گیرند نه از افلاک؟ مسلم: یعنی می‌خواهی بگویی دروغ می‌گویند؟ حمید: شاید! راست‌گویان فقط آن‌هایی بودند که رفتند، بدون آلودگی و ابتلا» (بایرامی، ۱۳۸۹: ۲۵۶). به نظر می‌رسد بایرامی با نوشتن این رمان تجربیات تلخ خود را در جنگ بازگو کرده است خود را از افکار آزاردهنده تخلیه کرده است. یأس و ناامیدی در شخصیت حمید موج می‌زند و این یأس و ناامیدی تنها در درون اوست و از آن‌جا که این داستان ذهنی است، بایرامی دنیای درون او را به تصویر کشیده است. هم‌چنین بایرامی در بخش‌های دیگری از کتاب حالات روحی و ظاهری شخصیت‌های داستان را این‌چنین توصیف می‌کند: «شبح‌های شگل گیرنده و از شکل افتاده، آن شبح‌هایی که از دل تاریکی و دود سر بر می‌آوردند، نزدیک‌تر شدند و با دبه‌هاشان آمدند برای گرفتن سهمیه آب از تانکری که بسته شده بود به پشت لندکروز... آن صورت‌هایی که از حالت عادی بلکه انسانی و بلکه هر انسانی خارج شده و انگار تبدیل شده بودند به چیزی که در عین بی‌چیزی می‌توانست سیال و ساری باشد... از شدت بی‌خوابی یا کلافگی یا آشفتگی یا بی‌شکلی یا در هم ریختگی، رنگی از خشونت وحشی و کهنه در آن‌ها دویده بود...» (بایرامی، ۱۳۸۹: ۴۱-۴۰). این، از خصوصیات داستان‌های مدرن است که فضای تیره و تار را ترسیم می‌کند؛ شخصیت‌هایی هم که در این فضا قرار می‌گیرند با تأثیر از این فضا، انسان‌های درون‌گرا، مغموم و منزوی هستند. در این رمان ما شاهد پویایی و حرکت زیادی از شخصیت‌ها نیستیم، آن‌ها با ناامیدی در زیر سایه‌ی درخت کوچکی خزیده و به مرور خاطرات گذشته و ناامید از آینده هستند.

مکان و زمان

در داستان‌های رئالیستی، مکان و زمان معلوم و مشخص است. در این رمان، در ابتدای داستان برای خواننده مشخص می‌شود که مکان داستان جنوب کشور و جبهه است. زیرا توصیفی کامل از این محل و ابزار وسایل جنگی دارد «کا - ام دور زده بود، اما هنوز جلوی

تحلیل و بررسی ساختاری و فکری داستان‌های دفاع مقدس با... □ ۲۱۱

سنگر فرماندهی بود و تترتر می‌کرد کنار همان باغچه‌ای که دور تا دورش را پوک‌هی تانک کاشته بودند» (بایرامی، ۱۳۸۹: ۱۲). هم‌چنین از محله‌های تهران و شهرهای دیگر نیز نام برده است. در این دیالوگ می‌بینیم که هم زمان و هم مکان ذکر شده است: «پس حتماً ارزش دارد که به خاطر آن پنج صبح خودت را برسانی به پارک لاله، از آن محله جنوب شهر... اگر بچه نازی‌آبادو جوادیه باشی، آخرش از اطلاعات سر در می‌آوری و اگر بچه‌ی شاه عبدالعظیم و حوالی ورامین از شورش و سرکوب و اگر هم بچه هاشمی و سی‌متری حاجیان، از جایی به اسم بخش هنری...» (همان: ۵۲)

«گمرک کدام است مشتت؟ من حتی نمی‌دانم کدام طرفی است. من لباس‌هایم را از جردن می‌خریدم. منظورت آفریقا است؟ خیابان آفریقا؟» (همان: ۱۳۴)

زاویه دید

نویسنده در این رمان از دو دیدگاه استفاده کرده است و به نوعی یک دیدگاه ترکیبی ساخته است. در جایی از زاویه دید اول شخص و از دید او در جریان حوادث و رویدادها قرار می‌گیریم و از زاویه دید شخصیت اصلی (حمید) شاهد اتفاقات هستیم و از دیدگاه دیگر، سوم شخص است و از بیرون اتفاقات و حوادث را می‌بینیم. این تغییر زاویه دید از خصوصیات داستان‌های مدرن است که در این داستان به وفور شاهد آن هستیم. داستان، از زاویه دید اول شخص و با تک‌گویی درونی شخصیت اصلی آغاز می‌شود که به جبهه آمده است و با دیدن آن فضا در ذهن خود شروع می‌کند به صحبت کردن از فضایی که سرباز امر بر در آن محل شکل داده است و هم‌چنین قضاوت‌هایی که در باره این سرباز جوان دارد: «کا - ام دور زده بود، اما هنوز جلوی سنگر فرماندهی بود و تترتر می‌کرد کنار همان باغچه‌ای که دور تا دورش را پوک‌هی تانک کاشته بودند و توی هر پوک‌ه شاید گلی... سربازی ریزاندام با صورتی بی‌مو و دست‌های ظریف...» (بایرامی، ۱۳۸۹: ۱۴-۱۲). راوی به همین شکل آنچه که می‌بیند با ذهنیات خودش در هم می‌آمیزد و به صورت تک‌گویی درونی بازگو می‌کند و در ادامه در

۲۱۲ تحلیل و بررسی ساختاری و فکری داستان‌های دفاع مقدس با...

صفحه ۱۶ زاویه دید به سوم شخص تغییر می‌کند و حدود شش سطر را روایت کرده و دوباره به اول شخص برمی‌گردد: «فکر کرد وضعیتی است که خیلی‌ها در آن گیر می‌کنند و تن دادن بهش از راحت طلبی مایه نمی‌گیرد... و دوباره به سرباز ریز اندام نگاه کرد که اگر امربر بود...» (همان: ۱۶).

در بسیاری از دیالوگ‌ها خواننده متوجه نمی‌شود که که دارد در ذهن راوی مرور می‌شود این که بر زبان می‌آورد و نویسنده چند بار در جای جای داستان اشاره می‌کند که حرف می‌زند یا فکر می‌کند که حرف می‌زند. در صورتی طبیعی بود بنویسد حرف می‌زنم یا فکر می‌کنم که حرف می‌زنم. تلفیق راوی سوم شخص و روای اول شخص چنان در شیوه روایت در هم تنیده شده است که از هم باز شدنی نیست. در تو در توی ذهن، از این ماجرا به آن ماجرا می‌رود و باز برمی‌گردد و ماجرای قبل‌تر یا قبلی‌تر را کامل می‌کند و نویسنده از این غافل نبوده است که ذهن خواننده باید برای این ماجرا آماده باشد و سرخ هر ماجرا را می‌تواند در چند یا چندین صفحه قبل‌تر بیاید که اشاره‌ای به آن شده است و بخشی از آن در این صفحات آمده و در صفحات بعدی کامل‌تر می‌شود.

ذهن راوی مانند همان راه پرپیچ و خم در دهلیزهای خاطرات می‌چرخد و آن‌ها را زیر و رو می‌کند تا خواننده با کنار هم چیدن آن‌ها به یک کلیت برسد. در سراسر این اثر گفتار درونی یا همان سیلان ذهن وجود دارد. نمونه‌ای برای سیلان ذهن و تغییر صحنه‌ها در این رمان صفحه‌های ۷۱ تا ۷۴ است. باید اشاره کرد که سیلان ذهن بر اساس توالی و خطی نیست بلکه این روایت زمانی رفت و برگشتی است، در واقع به ترتیب ظاهر شدن در ذهن راوی روایت را داریم که گاهی سرعت آن تند و گاهی کند می‌شود.

شاید این سوالات پیش بیاید که هدفی در تغییر زاویه دید وجود دارد؟ و چرا نویسنده آغاز داستان را با زاویه دید سوم شخص آغاز نکرد؟

داستان با زاویه دید اول شخص آغاز می‌شود. وقتی داستان از زبان اول شخص روایت می‌شود، فضای صمیمی به وجود می‌آید و چون خواننده روایت را از زبان کسی که حوادث

تحلیل و بررسی ساختاری و فکری داستان‌های دفاع مقدس با... □ ۲۱۳

برایش رخ داده، می‌شنود، راحت‌تر می‌پذیرد و ارتباط نزدیکی با داستان پیدا می‌کند. اولین تأثیر این تغییر، آشنایی‌زدایی و به تعبیر دیگر غریبه‌شدگی خواننده با داستان است» (پورنداف، اشرف‌زاده، تسلیمی، خائفی، ۱۳۹۴: ۱۴۴-۱۴۳)

زبان و نثر روایت

آنچه در رمان «آتش به اختیار» دیده می‌شود برجسته‌سازی زبانی است. نویسنده برای آن که سوژه‌های تکراری را به فرمی جدید تبدیل و بیان کند از نام‌آواها و کلمات هماهنگ و همسو سود جسته است. نویسنده با کمک زبانی خاص و برجسته‌سازی و صناعات ادبی هم‌چنین با کمک فرمت خط فاصله‌های (-) متعدد نه تنها زبان را به رخ می‌کشد بلکه ذهنیت آشفته راوی را در پس کلمات به تصویر می‌کشد. بایرامی حتی در آغاز کتاب فصلی سه صفحه‌ای می‌گنجاند که به کمک همین خط فاصله‌ها تنها با کمک یک نقطه پایانی به انتها می‌رسد. هماهنگی بین کلماتی که با کمک ویرگول و حرف ربط «یا» در ادامه هم نقش می‌بندند ذکر می‌شود:

«همان حسی را داشت که موقع وارد شدن به آسایش‌گاه زمان آموزشی: نامطمئن، بی‌قرار، دل‌تنگ، کمی گیج، کمی مغموم، کمی افسرده، کمی جا خورده و آخرش کمی تسلیم» (بایرامی، ۱۳۸۹: ۲۶)

«اشباحی یا ارواحی سرگردان، ناآرام، بی‌قرار، محکوم به حرکتی دایمی و بی‌هدف. می‌روند. می‌آیند. می‌روند و می‌آیند.» (همان: ۳۴)

«و همین‌طور یک بند می‌بارید و فرو می‌ریخت این باران رحمت یا زحمت یا نکبت یا محنت، طوری که نفس کشیدن را سخت و سخت‌تر می‌کرد» (همان: ۲۴۲)

«استراحتی داده باشد به آن پاها - آن پاهای لهیده بسیار دویده بسیار جهیده بسیار خزیده‌ای که در آن پوتین...» (همان: ۱۶۱).

□ فصلنامه زیبایی‌شناسی ادبی ❖ سال هجدهم ❖ شماره ۴۳ ❖ بهار ۱۳۹۹

توصیف

بایرامی همواره در دو فضا داستان نوشته است: جنگ و روستا. در «آتش به اختیار» ما شاهد تلفیق این دو فضا هستیم. صحنه‌های موحد جنگ و دل و روده‌های بیرون ریخته، سرگردانی سربازانی تشنه در بیابان و سلاخی اسبی لاغر برای آب شکمبه‌اش، ردیف مورچه‌هایی که در دو صف منظم مغز انسان می‌برند در کنار توصیف‌هایی هم‌چون، اسب‌های وحشی در دل طبیعت، خان و روستاهای تحت امرش، توصیف ظاهری شخصیت‌ها و... زیبایی خاصی به اثر بخشیده است. و این نکته زمانی به نقطه قوت اثر تبدیل می‌شود که مرکزیت تمامی این موقعیت‌ها جنگ است: «و او سیگاری پیچید... با همان ظرافت توتون را پخش می‌کرد روی کاغذ و با انگشت میانی همان دستی که کاغذ را نگه داشته بود، به زیر آن می‌زد و هموارش می‌کرد و... بعد به چوب سیگارش زد آن را و آتش زد و پک زد...» (بایرامی، ۱۳۸۹: ۲۴۱).

در جای دیگر هنگامی که جنازه‌ای را می‌بیند، با ذکر جزئیات آن را بیان می‌کند، حتی مارک ماسک را هم می‌گوید: «و من دیگر به زحمت جلو پایم را می‌دیدم و شاید برای همین بود که دیرتر جنازه را دیدم. می‌چاله شده بود و ماسکش هنوز از گردنش آویزان بود و جایی که افتاده بود، نی‌ها خم برداشته اما نشکسته بودند و فکر کردم تیر مستقیم که نمی‌توانسته است بخورد... و عجیب بود که جای زخمی هم روی بدنش دیده نمی‌شد. و ماسکش آمریکایی بود، از آن که فیلترشان روی گونه‌هاست و کم‌تر از نوع کره‌ای یا آلمانی توی ذوق می‌زند...» (همان: ۱۶۰).

گاهی توصیفاتش همراه چاشنی طنز است: «یاد حرف‌های آن معلم کله تاس قد بلند لنگ دراز کت و شلوار گچی پوش صدا قارقارکی مفلوک می‌افتادم که کله‌ی خودش هم بی‌شباهت به آن نبود» (همان: ۱۵۰) نثر بایرامی در این داستان روان است و در توصیفاتش مانند دوربین، تصویر آرایه می‌دهد و این شاخصه داستان‌های رئالیستی است که به ذکر جزئیات می‌پردازد.

بررسی رمان «آتش به اختیار» از نظر فکری

تقسیم‌بندی‌های مختلفی در باره داستان‌های جنگ و دفاع مقدس انجام گرفته است، گاهی برخی از متن‌ها داستان‌های هستند با پیرنگ خوش‌ساخت و بیشتر حوادث جنگ را بیان می‌کند، گاهی همین اتفاقات، پیام مهم‌تری را به خواننده می‌رساند و ایثارها و فداکاری‌ها را به خواننده نشان می‌دهد. هم‌چنین یک تقسیم‌بندی دیگری در باره داستان‌های مربوط به جنگ وجود دارد و آن این‌که نویسنده، یا از تبعات و سختی‌های جنگ می‌گوید و یا خواننده را در جریان حوادث جنگ و صحنه‌های تأثیرگذار آن قرار می‌دهد. ادبیات جنگ را به ادبیات ضد جنگ و ادبیات دفاع مقدس نیز تقسیم‌بندی کرده‌اند. در ادبیات دفاع مقدس، ما با رزمنده دلاوری روبه‌رو هستیم که برای دفاع از کشور و خاک خود، خالصانه و بدون ترس، از جان مایه می‌گذارد؛ در ادبیات ضدجنگ، نویسنده با خلق سربازهای گرفتار در جنگ، تصویری زشت از خشونت و سختی‌های جنگ را ارائه می‌دهد تا نشان دهنده این مطلب شود که جنگ در هر حالت ناخوشایند است و باعث بدبختی و آوارگی و کشت و کشتار می‌شود.

با یادآوری این تقسیم‌بندی کوتاه و کلی، برآنیم تا به نقد و بررسی رمان «آتش به اختیار» نوشته محمدرضا بایرامی پردازیم تا رمان را بر اساس تقسیم‌بندی‌های نامبرده مورد بررسی قرار می‌دهیم. با یک دید کلی به رمان «آتش به اختیار» متوجه این موضوع می‌شویم که این رمان، چهره زشت و کریه جنگ را به نمایش گذاشته است و توصیف‌کننده سربازان گرفتار در میدان جنگ است. نویسنده افراد و سربازان درگیر جنگ را چنین توصیف می‌کند «شبح‌های شگل گیرنده و از شکل افتاده، آن شبح‌هایی که از دل تاریکی و دود سر بر می‌آوردند، نزدیک‌تر شدند و با دبه‌هاشان آمدند برای گرفتن سهمیه آب از تانکری که بسته شده بود به پشت لندکروز... آن صورت‌هایی که از حالت عادی بلکه انسانی و بلکه هر انسانی خارج شده و انگار تبدیل شده بودند به چیزی که در عین بی‌چیزی می‌توانست سیال و ساری باشد... از شدت بی‌خوابی یا کلافگی یا آشفتگی یا بی‌شکلی یا در هم ریختگی، رنگی از خشونت وحشی و کهنه در آن‌ها دویده بود...» (بایرامی، ۱۳۸۹: ۴۱-۴۰)

۲۱۶ تحلیل و بررسی ساختاری و فکری داستان‌های دفاع مقدس با...

در این رمان چون نگاه حمید و راوی همسو و غالب در متن به پیش می‌رود، می‌توان گفت رمان بیشتر از زشتی جنگ حکایت می‌کند. این رمان، نوعی رمان اعتراض است. این را می‌توان از لابلای متن دریافت کرد؛ در تمام کتاب، راوی همسو با شخصیت اصلی، به حوادث پیش آمده در جنگ و بی‌توجهی کسانی که بانی جنگ بوده‌اند اعتراض دارد: «وطن برای آن‌هایی است که بعد این عملیات که بنظر می‌رسد پایان جنگ باشد می‌نشیند به تقسیم سهم‌شان بی‌آنکه غنیمتی گرفته باشند، حساب کن خواهر من آخرش باز باید بروی تو شرکت یکی از این سهم‌بران گردن کج کند تا کاری بدهند بهش و آن مردک بگوید بیا صیغه من بشو و می‌توانیم بین خودمان حلش کنیم و مشکل شرعی ندارد - که آقایان به شدت اهل رعایتش هستند پدرت هم که مرده و خودت اگر بخواهی حل است...» (بایرامی، ۱۳۸۹: ۵۴).

«آدم‌های محترم حرف آدم‌های محترم را می‌فهمند و می‌دانند که جنگ فایده‌ای ندارد و به جایی نمی‌رساند کسی را و آخرش هم به ناچار باید برگشت به اولش و به صلح، و باید یک جور دیگر مسأله را حل کنیم اگر که می‌توانیم و می‌توانیم و چرا نتوانیم؟» (همان: ۹۸). اعتراض راوی به خود جنگ نیست بلکه به کسانی است که باعث و بانی جنگ بودند ولی خود را کنار کشیده و هیچ توجهی هم به رزمندگان درگیر جنگ ندارند. در این رمان حمید در نقش شخصیت معترض و زبان نویسنده است و تمام واژه‌های او بوی اعتراض دارد. اما مسلم در مقابل او می‌ایستد.

از دیگر درون‌مایه‌های این رمان، آرمان‌گرایی، حضور مرگ، نیست‌گرایی، تردید در ارزش‌های وضع کرده توسط خود انسان‌ها و البته تقدیرگرایی و هم‌چنین تقابل سنت و مدرنیته در سراسر این رمان به چشم می‌خورد.

یکی از ویژگی‌های فکری داستان آتش به اختیار، «تقابل سنت م مدرنیته» است. این تقابل را در بخش‌های مختلف رمان شاهد هستیم از جمله، جامعه گذشته و حال، چگونگی طی کردن دوره سربازی در گذشته و حال و...

از شگردهای نویسنده در این رمان، تداعی خاطرات و فلش‌بک‌های شخصیت اصلی به

گذشته است و با تداعی خاطرات گذشته، مقداری از دشواری‌ها و تشنگی خود و دوستانش را می‌کاهد.

به اعتقاد صاحب‌نظران ادبیات داستانی، بازیابی گذشته از طریق مرور خاطره‌ها نوعی دل‌مشغولی رمانتیک برای گریز از نابسامانی‌هاست. دل‌تنگی برای گذشته به حفظ خاطره می‌انجامد. حفظ خاطره، حفظ حافظه تاریخی و جمعی است؛ مقابله‌ی با خاموشی و مرگ و راهی برای غلبه بر روزمرگی است. دل‌تنگی نسلی است که حسرت ایامی را می‌خورد که اشتیاق به تغییر و تحول از دست نرفته بود، اعتماد به نفس بود، و جهان این‌سان از هم گسسته نمی‌نمود... هنر اگر به معنای مدرنش آشنایی‌زدایی می‌کند و به آنچه هست معترض است، مهم‌ترین وظیفه‌اش این است که خاطره را نگاه دارد (میرعابدینی، ۱۳۸۷: ۹۴۴)

یکی از این تقابل‌ها که نویسنده در رمان آتش به اختیار بازتاب داده است، مقابله و نوع مبارزه است که با مرور خاطراتی از میت‌خان و... آن را با نوع حمله نیروی‌های عراقی مقایسه می‌کند:

«آن‌روزها دعوا و جنگ هم آداب خودش را داشت و رعایت هم می‌شد این آداب. مثل امروز نبود که مرد که حرام‌زاده بردارد شیمیایی بزند توی شهرها یا زن و بچه مردم را ببندد به موشک. قوجه بیگلوها به زن و بچه یا آلاچیق‌های میت‌خان کاری نداشتند، فقط دنبال خود خان بودند» (بایرامی، ۱۳۸۹: ۷۲) در این شاهد مثال، نویسنده، جوان مردی را مختص زمان گذشته می‌داند.

در کل، فکر غالب و پیام اصلی این اثر نشان دهنده آن است کسانی که خواهان جنگ هستند، همان سیاست‌مدارانی هستند که به فکر منافع خود از جنگ هستند و به خود جنگ و دفاع مقدس اهمیت نمی‌دهند، حتی به خاک هم اهمیت نمی‌دهند. اگر از این زاویه این داستان نگاه کنیم که این جنگ را سیاست‌مداران بخاطر منافع خود راه انداخته‌اند، نمی‌توان آن را در حوزه دفاع مقدس قرار داد، چرا که یک رمان اعتراضی است و بیشتر نگاه شخصیت اصلی که شخصیتی معترض است را بازتاب داده است، اما اگر از نگاه دیگری به اثر بنگریم، و فارغ از

۲۱۸ □ تحلیل و بررسی ساختاری و فکری داستان‌های دفاع مقدس با...

دیالوگ‌های «حمید» داستان را قضاوت کنیم، می‌توان اثر را در زمره آثار دفاع مقدس قرار داد، زیرا در جنگ معمولاً آسایش و راحتی وجود ندارد بلکه باید سختی و ملالت کشید تا از خاک وطن پاسداری شود، باید کسانی فدا شوند و تشنگی و گرسنگی را تحمل کنند تا از وطن در مقابل دشمن پاسداری شود.

نتیجه

رمان و داستان جنگ و دفاع مقدس در ادبیات امروز ایران، یک پدیده نو به شمار می‌آید که هم‌زمان با جنگ تحمیلی عراق علیه ایران شروع شده و تا به امروز ادامه دارد. جنگ بستر مناسبی برای ادبیات فارسی بوده و هست و کمتر نویسنده‌ای را می‌بینیم که در زمان جنگ تحمیلی متأثر از این پدیده آثاری را خلق نکرده باشد. در ابتدا و هنگام جنگ تحمیلی، به سبب نیاز به تشویق و ترغیب رزمندگان به دفاع از کشور، آثار این دوره اغلب با نگاهی مثبت نسبت به جنگ و دعوت به پایداری و مقاومت تألیف شده‌اند. در دوره‌های بعد و سال‌های پس از جنگ، نگاه نویسندگان نسبت به جنگ تغییر کرده و چند طیف از نویسندگان به وجود آمدند. گروهی از این نویسندگان که مثبت‌نگر بوده و تنها دستاوردهای جنگ را نشان می‌دهند و جنگ را یک خیر مطلق می‌دانند. سبک و سیاق این نوع نویسندگان به این شکل است که رزمندگان ایرانی را با صفاتی مانند شجاع، ایثارگر، دلیر و ... توصیف کرده و در مقابل سربازان عراقی را افرادی ترسو، بی‌دست و پا، بی‌رحم و ... نشان می‌دهند.

گروهی دیگر از نویسندگان هستند که برعکس گروه اول، منفی‌نگر هستند؛ این قبیل نویسندگان تنها به پیامدها، خرابی‌ها و عواقب جنگ مانند ویرانی شهرها و روستاها، کشت و کشتار زن و کودکان و ... می‌پردازند و در کل، مخالف جنگ هستند و آن را یک شر مطلق می‌دانند. اما گروه دیگری از نویسندگان هستند که نگاهی بینابین به جنگ و دفاع مقدس دارند؛ این قبیل نویسندگان بدون نگاه جانب‌دارانه به جنگ، به خلق داستان می‌پردازند و هم از خوبی‌ها و دستاوردهای جنگ سخن می‌گویند، هم از پیامدها و خرابی‌های آن.

در ادامه نتایج به دست آمده از بررسی و تحلیلی ساختاری و فکری آثار محمدرضا بایرامی ذکر می‌شود:

از میان آثار محمدرضا بایرامی، سه اثر از او با عناوین: «پل معلق»، «سایه ملخ» و «آتش به اختیار» که در زمینه دفاع مقدس شاخص هستند، انتخاب و تحلیل شد و نتایج زیر به دست آمد:

۲۲۰ تحلیل و بررسی ساختاری و فکری داستان‌های دفاع مقدس با...

در یک نگاه کلی باید بایرانی را یک نویسنده رئالیست دانست، او از دو بستر و فضا، یکی جنگ و دفاع مقدس و دیگری طبیعت بهره برده است و همین دو پدیده نیز می‌طلبد که سبک نویسندگی به سمت و سوی واقع‌گرایی برود؛ البته شخصیت‌های او تا حدودی از جنس مدرنیست‌ها هستند چرا که افرادی منزوی و درون‌گرا هستند.

در بررسی آثار بایرانی معلوم گردید که رمان «پل معلق» و «آتش به اختیار» شباهت‌های فراوانی هم از نظر ساختاری و هم از نظر فکری با هم دارند؛ در بررسی ساختاری هر دو اثر، شباهت ساختاری آن‌ها در نوع زاویه دید است که هر دو اثر زاویه دید ثابتی ندارند و گاه تغییر می‌کند. از نظر شخصیت‌پردازی نیز، هر دو رمان دارای شخصیت‌هایی از پایین و متوسط جامعه هستند که افرادی درون‌گرا و منزوی هستند و این خصوصیات تا حدودی داستان را به مدرنیست‌ها نزدیک کرده است. از خصوصیات و مؤلفه‌های رئالیستی اثر می‌توان به توصیف‌های طولانی و جزء به جزء و موارد دیگری نیز یاد کرد. در بررسی پیرنگ دو اثر نیز به این نتیجه رسیدیم که پیرنگ «پل معلق» کاملاً خوش‌ساخت و سه قسمتی (آغاز، میانه و فرجام) است و حوادث عجیب و غریب و خلاف عرف در آن رخ نداده است که پیرنگ را مخدوش کند؛ اما پیرنگ «آتش به اختیار» به این شکل نبوده و داستان از میانه آغاز شده و فرجام نامشخصی هم دارد.

از نظر فکری، هر دو رمان یک خط فکری را طی می‌کنند؛ موضوع اصلی هر دو رمان دفاع مقدس است و هر دو رمان اعتراضی هستند (البته نه به خود جنگ و دفاع مقدس) بلکه به کسانی که باعث برافروزی جنگ بوده و خود در پشت جبهه از آن بهره‌برداری می‌کنند. تفکر غالب بر داستان را باید از گفت‌وگو و رفتار شخصیت‌های اثر شناخت و از آنجا که این شخصیت‌ها افرادی منزوی و... هستند، تفکر مرگ اندیشی، تقدیر و جبرگرایی، نیستی‌گرایی و از این قبیل بر داستان حاکم است.

رمان «سایه ملخ» نیز در حوزه‌ی دفاع مقدس است و از نظر ساختاری نیز کاملاً رئالیستی است؛ پیرنگ داستان خوش‌ساخت و سه قسمتی است و آغاز و انجام مشخصی دارد،

تحلیل و بررسی ساختاری و فکری داستان‌های دفاع مقدس با... ❑ ۲۲۱

شخصیت‌ها عینی و برون‌گرا هستند، زمان و مکان نیز مانند دیگر داستان‌های رئالیستی ذکر شده است و همچنین توصیفات داستان بسیار جزء به جزء و مفصل است. از نظری فکری، موضوع و مضمون اصلی داستان، جنگ و دفاع مقدس است. در کنار این مضمون اصلی، بن‌مایه‌های دیگری مانند وحدت، ایثار، تقابل نسل جوان و گذشته و غلبه تفکر مردسالارانه وجود دارد.

منابع و مأخذ

- ۱- پارسی‌نژاد، کامران. جنگی داشتیم، داستانی داشتیم. (تحلیل و بررسی ۱۴ عنوان کتاب داستان نشر صریر)، چاپ اول، تهران: نشر صریر، ۱۳۸۴.
- ۲- پاینده، حسین. داستان‌های کوتاه در ایران. جلد دوم. تهران: انتشارات نیلوفر، ۱۳۸۹.
- ۳- پورنداف حقی، شیوا؛ رضا اشرف‌زاده؛ تسلیمی، علی؛ خانفی، عباس، «زاویه دید در سه داستان کوتاه از بیژن نجدی»، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۳۹، ۱۳۹۴.
- ۴- تشکری، منوچهر؛ رضایی، محمود؛ قاسمی‌پور، قدرت؛ بخشی، مریم، «تحلیل ساختار روایت در داستان‌های بیژن نجدی از منظر بوطیقای مدرنیسم». متن پژوهی ادبی، سال ۲۰، شماره ۷۰، ۱۳۹۵.
- ۵- حنیف، محمد. جنگ از سه دیدگاه (بررسی بیست رمان و داستان بلند جنگ). چاپ اول، تهران: نشر صریر، ۱۳۸۶.
- ۶- خادمی کودلایی، مهدی. فرهنگ داستان‌نویسان: بررسی آثار داستان‌نویسان جنگ. تهران: شاهد، ۱۳۸۷.
- ۷- خدابخش، «بررسی جایگاه زن در ادبیات داستانی دفاع مقدس»، تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۸۹.
- ۸- رادفر، محمدرضا، «دگرگونی‌ها و ویژگی‌های ادبیات در یک نگاه»، فصلنامه زبان و ادب فارسی، شماره ۳۶، ۱۳۷۱.
- ۹- سیدی، سید حسن، «خوانش تطبیقی مفهوم مدرنیسم ادونیس و یوسف الخال با رویکرد به مکتب ادبیات تطبیقی آمریکا»، کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی، سال ششم، شماره ۲۳، ۱۳۹۵.
- ۱۰- شمیسا، سیروس؛ تدینی، منصوره، «شخصیت‌های داستان پسامدرن: اصالت وجود». فصلنامه زبان و ادب، زمستان، شماره ۳۴، ۱۳۸۶.
- ۱۱- عبدی، مالک؛ خلیلی، پروین، «تطبیق نقد جامعه‌شناختی داستان‌های ارض البرتقال الحزین اثر کنفانی و مجموعه فقط عاشق زبان عاشق را می‌فهمد از قاسمعلی فراست»، فصلنامه علمی - پژوهشی پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، دوره ۶، شماره ۲، صص ۸۶-۱۰۵، ۱۳۹۷.
- ۱۲- میرصادقی، جمال. عناصر داستان. چاپ سوم، تهران: سخن، ۱۳۷۶.
- ۱۳- میرعابدینی، حسن. صدسال داستان‌نویسی در ایران. تهران: چشمه، ۱۳۸۷.